

بلاغت احمد اعظم

نوح البلاغ

گنجینه عظیم



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، حدیث و نماز

پایه هفتم

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸	پیشگفتار.....
۱۰	فصل اول: پرتوی از زندگی امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۱	مقدمه.....
۱۲	ولادت و نامگذاری.....
۱۴	نامها و القاب و کنیه امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۶	افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small>
۱۷	حامی و جانشین پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۹	لیلة المیبت.....
۲۰	حضرت امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> برادر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۱	ازدواج با حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۲۴	در جبهه‌های جنگ.....
۲۴	جنگ بدر.....
۲۵	جنگ احد.....
۲۷	جنگ احزاب (خندق).....
۳۱	جنگ خیبر.....
۳۳	سقیفه‌ی بنی ساعده.....
۳۴	خانه نشینی امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small>
۳۵	خلافت حضرت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۶	عدالت امام علی <small>علیه السلام</small>
۳۶	نبرد در سه جبهه.....
۳۷	جنگ جمل (فتنه‌ی ناکثین).....
۳۸	جنگ صفین (فتنه‌ی قاسطین).....

عنوان: نهج البلاغه گنجینه عظیم

تدوین و تنظیم اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش.

مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی و فرهنگی، موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۹۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۰۳۳-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: پرتوی از زندگینامه و نهج البلاغه امام علی علیه السلام

شناسه افزوده: ایران، وزارت آموزش و پرورش، موسسه فرهنگی منادی تربیت

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف ۵ / BP۴۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۴۶۲۱۱



عنوان کتاب: نهج البلاغه گنجینه عظیم (پایه هفتم)

تهیه و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش

ناشر: موسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: ۱۳۹۵

لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی: دقت

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۰۳۳-۲

ISBN 978-600-390-033-2

Email: info@monadi.org

WWW.monadi.org

تهران، خیابان استاد نجات‌الهی، بین چهارراه سمیه و طالقانی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶

تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

قیمت: ۱۶۰۰۰ ریال



شما عزیزان و نور چشم‌های ما، دانش‌آموزان و زیدگان و بچه‌های با استعداد و خوش حافظه - چه دختر و چه پسر - که در وادی حفظ و ترجمه نهج البلاغه و فراگیری این کتاب مقدس افتاده‌اید، بدانید که این نعمت، بسیار با برکت و با عظمت است. این موهبت خدایی را مقتنم شمارید و پیش بروید.

بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در جمع دانش‌آموزان شرکت کننده

در مسابقات نهج البلاغه سال ۱۳۶۵



پیشگفتار

«نهج البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمان هاست؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده. گوینده این کلمات یک رئیس مملکت، یک حاکم و فرمانروای بزرگ است که سلطنت او و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیم گسترش داشته و این انسان بزرگ - که مسئولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بر دوش داشته - با احساس این مسئولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده است. مانند گفته‌های یک حکیم نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیتها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند. مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می‌کند. انسانی است که بار مسئولیت اداره یک جامعه‌ی عظیم را بر دوش خود احساس می‌کند و دانای دین و بصیر به همه معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پرمعرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسئولیت با مردم روبرو می‌شود، با آنها حرف می‌زند، از آنها می‌خواهد، به آنها می‌گوید و پاسخ سؤال‌ها و استفهام‌های آنها را می‌دهد؛ این شرایط صدور نهج البلاغه است.

شاید با همه روایاتی که ما از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام داریم از این جهت فرق می‌کند، آنها مربوط به دوران حاکمیت مورد قبول اسلامی از دیدگاه ائمه علیهم‌السلام زندگی نمی‌کردند. آنها در دوران

خطبه ۵۵..... ۷۲
 شرح و تفسیر..... ۷۳
 خویش‌ننداری امام علیه‌السلام از جنگ..... ۷۳
 خطبه ۲۰..... ۷۸
 شرح و تفسیر..... ۷۹
 به زودی پرده‌ها کنار می‌رود!..... ۷۹
 نکته: عالم پس از مرگ..... ۸۵
 خطبه ۲۳۹..... ۸۷
 شرح و تفسیر..... ۸۷
 آل محمد علیهم‌السلام ارکان دین‌اند..... ۸۷

جنگ نهروان (فتنه‌ی مارقین)..... ۳۹
 شهادت مولای متقیان امیر مومنان علی علیه‌السلام..... ۴۰
 اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۲
 اگر همه شیعه‌ی علی بودند آتش جهنم را نمی‌آفریدم..... ۴۲
 زهد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۳
 دانش امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۴
 بردباری و صبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام..... ۴۵
 فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علیه‌السلام..... ۴۵
 کرامات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۷
 برگی از دفتر آفتاب..... ۴۷
فصل دوم: خطبه‌های نهج البلاغه..... ۵۳
 خطبه ۶۳..... ۵۴
 شرح و تفسیر..... ۵۴
 دنیا سایه ناپایدار!..... ۵۴
 خطبه ۷۷..... ۵۸
 شرح و تفسیر..... ۵۹
 نمونه‌ای از جنایات بنی امیه..... ۵۹
 نکته‌ها..... ۶۱
 ۱- سعید بن عاص را بهتر بشناسیم..... ۶۱
 ۲- بنی امیه را بهتر و دقیقتر بشناسیم..... ۶۲
 الف: بنی امیه در قرآن مجید..... ۶۳
 ب: بنی امیه در احادیث اهل سنت..... ۶۴
 ج: بنی امیه در نهج البلاغه..... ۶۵
 ۲- مسخ و تحریف حقایق و معارف اسلامی..... ۶۷
 خطبه ۲۳۱..... ۶۹
 شرح و تفسیر..... ۶۹
 پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کینه‌ها را از سینه‌ها شست..... ۷۰

اختناق به سر می‌بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسئول اداری مملکت بر زبان آنها جاری نمی‌شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می‌زند، با جامعه‌ای که تحت اشراف و حکومت خود اوست حرف می‌زند و این بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نقل شده است. البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. ما امروز در همان شرایط قرار داریم، شرایط کنونی جامعه‌ی اسلامی همان شرایط است. البته نهج البلاغه مخصوص کشور ما نیست، متعلق به همه‌ی دنیای اسلام است، اما دنیای اسلام هم امروز در حال یک بیداری و حیات دوباره‌ی اسلامی است، در کشور ما و در جامعه‌ی ما که در سایه‌ی همین آموزشهای امیرالمؤمنین و با اتکاء به نفس نهج البلاغه این انقلاب به پیروزی رسیده و امروز همان جامعه اسلامی و علوی تشکیل شده و همان شرایط تقریباً در بیشتر ابعاد بر جامعه‌ی ما و کشور ما حکومت می‌کند. امروز روز استفاده‌ی هر چه بیشتر از نهج البلاغه است. امروز شرایطی مشابه شرایط دوران حکومت امیرالمؤمنین است، پس روزگار نهج البلاغه است. امروز می‌شود {با} از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علی علیه السلام به واقعیت‌های جامعه و واقعیت‌های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آنها را پیدا کرد. لذاست که به نظر ما امروز از همیشه به نهج البلاغه محتاج‌تریم.»

سخنرانی مقام معظم رهبری (حفظه الله)

در کنگره بین المللی نهج البلاغه ۱۳۶۳/۰۱/۲۶

فصل اول پرتوی از زندگی امام علی علیه السلام



مقدمه

تمام انسان‌ها در زندگی خویش از فراز و نشیب برخوردارند و با مشکلات مختلفی مواجهند. افراد معمولاً در برخورد با مشکل دچار ضعف و ناتوانی می‌گردند و سعی می‌کنند با کمک و راهنمایی درد آشنایان خود را از مهلکه نجات دهند و با یافتن «الگوها» در هر زمینه‌ای، و سپس تبعیت از آن، وظایف خویشان را به خوبی انجام دهند و مشکلات و دردهای خویش را تسکین بخشند. یکی از این اسوه‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که قرآن مجید هم این حضرت را به همین نام معرفی می‌فرماید. ^۱ بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر به دنبال «الگوی» دیگر باشیم، به پیشوای بزرگی همچون مولای متقیان حضرت علی علیه السلام خواهیم رسید، و چه زیباست که برای پذیرش اخلاق و رفتار حسنه‌ی ایشان، زندگی پرفراز و نشیب و سراسر شگفتی آن حضرت را مرور کنیم.

بر اساس نوشته‌ی مورخان، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز جمعه، سیزدهم رجب سال ۲۴ قبل از هجرت و سی سال پس از واقعه عام الفیل در درون کعبه‌ی معظمه تولد یافت. پدر آن حضرت، ابوطالب فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد فرزند هاشم بود. بر این اساس آن حضرت از دو طرف هاشمی است. حضرت ابوطالب دوازدهمین وصی

۱ - سوره احزاب، آیه ۲۱.

حضرت عیسیٰ علیه السلام، از بخشش زیاد به «ابوطالب» ملقب شده بود و نام اصلی ایشان «عمران» است. و سرانجام امام علی علیه السلام در بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری در کوفه به دست خارجی ملعون «ابن ملجم مرادی» به شهادت رسید و بدن آسمانی اش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.^۲

ولادت و نامگذاری

چون زمان تولد علی علیه السلام فرا رسید، فاطمه بنت اسد خود را به کنار کعبه رساند. پس از طواف دست نیاز به درگاه خداوند متعال بلند کرد و با اخلاص کامل و خضوع و خشوع فراوان از خدا خواست تا ولادت فرزندش را بر او آسان نموده و او را برای همگان مبارک گرداند. فاطمه بنت اسد فرمود: پروردگارا، من به تو و به همه پیامبران و آنچه آنها از طرف تو آورده اند ایمان دارم. من سخن جدم حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را تصدیق می‌کنم؛ بزرگ مردی که خانه‌ی کعبه را بنا نهاد...

خداوندا، به حق و حرمت همه‌ی پیامبرانی که آنها را برای هدایت مردم برگزیده‌ای و به حق فرشته‌هایی که مقرب درگاه تو هستند و به احترام بنیان‌گذار کعبه، حضرت خلیل الرحمان، و به شکوه و عظمت کودکی که به من عنایت فرموده‌ای و اینک لحظات تولد او فرا رسیده است - خداوندا، ولادت او را بر من آسان ساز.

یزید بن قعب می‌گوید: با عباس پسر عبدالمطلب و گروهی از قبیله‌ی عبدالعزی در کنار کعبه نشسته بودیم که دیدیم فاطمه بنت اسد به نزدیک کعبه آمد و مشغول طواف و نیایش شد... لحظاتی از نیایش فاطمه می‌گذشت که ما به چشم خود دیدیم

۲ - جناة الخلود، الجدول السابع.

دیوار خانه‌ی کعبه از پشت یعنی سمت «مستجار» شکافته شد و فاطمه از آن‌جا به درون خانه‌ی خدا رفت و بلافاصله شکاف دیوار به هم آمد و به صورت نخست شد. ما به دنبال این پیش آمد سعی کردیم تا در خانه‌ی کعبه را که قفل بود باز کنیم، اما میسر نشد. با مشاهده‌ی این وقایع شگفت دانستم که در این کار حکمتی وجود دارد. لذا دست از تلاش برداشتیم. روز چهارم ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد از درون کعبه بیرون آمد، در حالی که فرزندش علی علیه السلام را بر روی دست داشت. انبوه مردم حیرت زده که در آن‌جا گرد آمده بودند، به سوی وی دویدند. گفت: ای مردم، خداوند مرا این فضیلت داد که فرزندم در کعبه دیده به جهان گشاید....

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، بنابر مشهورترین روایات علمای بزرگ شیعه و سنی، در صبح روز جمعه سیزدهم رجب، ده سال قبل از بعثت در مکه‌ی معظمه در داخل کعبه متولد شد. آری، او در مقدس‌ترین مکان‌ها، در بهترین ماه‌ها، و بهترین ساعت‌ها، یعنی صبح روز جمعه ماه رجب، دیده به جهان گشود. این روایت با توجه به معتبرترین کتاب‌های علمای بزرگ اسلامی قطعی است. مرحوم علامه امینی رحمته الله علیه در جلد ششم الغدیر این موضوع را از شانزده کتاب معتبر اهل سنت نقل می‌کنند.

ابن صباغ مالکی در این باره می‌نویسد: فرزند پاک، از نسل پاک، در جای پاک به دنیا آمد چنین شکوهی از چه کسی دیده شده است؟ شریف‌ترین مکان حرم مسجدالحرام است و شریف‌ترین مکان مسجدالحرام کعبه است. هیچ‌کس جز علی در کعبه دیده به جهان نگشود. بنابراین فرزند کعبه دارای شریف‌ترین مقام‌هاست...

حاکم نیشابوری در مستدرک صحیحین می‌گوید: اخبار ولادت

علی علیه السلام در کعبه متواتر است؛ یعنی به قدری در این باره روایت بسیار است که انسان یقین به صحت آن پیدا می‌کند.

درباره‌ی چگونگی انتخاب نام علی علیه السلام برای حضرت امیرمؤمنان نظریه‌های مختلفی ذکر شده است. مادر آن حضرت وقتی بعد از تولد فرزندش می‌خواست از کعبه خارج شود، این صدا را از سروش آسمانی شنید که خطاب به او می‌گفت: ای فاطمه نام این کودک را علی بگذار؛ چرا که او بلندمرتبه است و خداوند متعال می‌فرماید: من نام او را از اسم خودم برگزیده‌ام. او را به اخلاق خود آراسته‌ام. او همان کسی است که خانه‌ام را از بت‌ها پاک خواهد کرد. سپس همان صدای آسمانی گفت: خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و از فرمانش پیروی کند و وای بر کسی که او را دشمن داشته، از فرمانش سرپیچی کند.

نامها و القاب و کنیه امام علی علیه السلام

برای حضرت امیر علیه السلام ده‌ها لقب در دعاها و جز آن ذکر کرده‌اند که هر یک از آنها به بخشی از فضیلت‌ها و بُعدی از شخصیت بی نظیر آن حضرت دلالت دارند.

- **امیرالمؤمنین:** رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم می‌دانستند که علی از چه زمانی امیرمؤمنان نامیده شد هرگز فضائل او را انکار نمی‌کردند. وی آن‌گاه این لقب را گرفت که آدم میان روح و جسد بود (و هنوز آفرینش او کامل نگشته بود)، و آن‌گاه که خداوند (در عالم ذر از آفریدگان اقرار گرفت و) فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا. فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شماست، و علی امیر شما.

- **اسدالله:** از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: زاهدترین و خدایی‌ترین

انسان کیست؟ آن حضرت فرمود: عَلِيُّ وَصِيِّي وَابْنُ عَمِّي وَ أَخِي وَ حَيْدَرِي وَ كَزَّارِي وَ صَمُصَامِي وَ أَسَدِي وَ أَسَدُ اللَّهِ. عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که وصی من، عموزادهام، برادرم، شجاعترین پشتیبانم، شجاعترین حمله کننده به دشمن، شمشیرم، شیرم و شیر خدا است. و به خاطر این سخن پیامبر خدا ﷺ دیگران هم آن حضرت را اسدالله می نامیدند که به معنای شجاع است. اسدالله کنایه است و در میان مردم عرب از این کنایه ها فراوان است.^۳

- مرتضی: او را مرتضی نامیده اند چون رفتار و کردار آن حضرت مورد پسند خدا و رسول بود.

از دیگر لقب های معروف آن حضرت است: صدیق (بسیار راست گو)، امام التقی (پیشوای پرهیزگار)، امین الله (امین خدا)، حبیب الله (دوست و محبوب خدا)، حیدر (شیر بیشه ای ایمان)، صَفْوَةُ اللَّهِ (بنده ای خالص خدا) مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ (نشانه ای شگفتی ها)، كَهْفُ الْوَرَى (پناه گاه خلق خدا)، كَاشِفُ الْكُرْبِ (برطرف کننده غم و اندوه). امیرالمؤمنین مشهورترین لقب آن حضرت است.

- کنیه: در فرهنگ اسلامی علاوه بر اسم و لقب در نامیدن اشخاص، از کنیه نیز استفاده می کنند. کنیه - که معمولاً با کلمه آب و أم شروع می شود - به منظور احترام و بزرگ داشت فرد برگزیده می شود.

امام علی علیه السلام دارای کنیه های متعددی است که به چند مورد اشاره می شود:

- ابوتراب: ابوتراب به معنای پدر خاک، یا دم سازه خاک، یا پدر و رئیس خاکیان است. شیخ علاء الدین سکتواری در محاضرة

۳ - در بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۸۴ ح ۲۷

الأوائل؛ گوید: نخستین کسی که به کنیه ای (ابوتراب) نامیده شد علی بن ابی طالب علیه السلام است، این کنیه را رسول خدا ﷺ، به او داد آن گاه که دید او بر روی زمین خوابیده و خاک بر پهلوی او نشسته است، از روی لطف و مهربانی به او فرمود: برخیز ای ابوتراب.

و این محبوب ترین القاب او به شمار می رفت، و از آن پس، به برکت نفس محمدی این کرامتی برای او گردید، زیرا خاک خبرهای گذشته و آینده تا روز قیامت را برای او باز می گفت.

- ابوالحسن: مرحوم طبرسی می گوید: کنیه ای مشهور امام علی علیه السلام، «ابوالحسن» می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تا زمانی که رسول خدا ﷺ زنده بود، حسن و حسین به آن حضرت پدر می گفتند و به من پدر نمی گفتند، بلکه خطاب حسن به من «ابوالحسن» و خطاب حسین به من، «ابوالحسن» بود.

نقل شده: وقتی رسول خدا ﷺ رحلت فرمود، آن گاه امام علی علیه السلام را به پدر صدا می زدند.^۴

افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

نخستین افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این دوران پیش گام بودن در ابراز و اظهار اسلام دیرینه ی خویش است، زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کوچکی یکتاپرست بود و هرگز آلوده به بت پرستی نبود.

پیش گامی حضرت، ارزشی است که قرآن آن را تأیید کرده و به

۴ - ص ۱۱۳

۵ - أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۳۲۵

صراحت می فرماید: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.^۶

توجه خاص قرآن به موضوع «سبقت در اسلام» به حدی است که حتی کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده و جان و مال خود را در راه خدا بخشیده بودند، از افرادی که پس از پیروزی مسلمانان بر مکیان، ایمان آورده و جهاد کرده اند، برتر شمرده است، چه رسد به کسانی که پیش از هجرت و در سال های نخست ظهور اسلام، مسلمان شده اند، آن جا که می فرماید: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا وَ كَلَّا اللَّهُ الْحُسْنَى.^۷

علت برتری ایمان مسلمانان پیش از فتح مکه (که در سال هشتم هجری صورت گرفت) این است که آنان در شرایطی ایمان آوردند که از هر طرف خطرهایی جان و مالشان را تهدید می کرد، از این رو واقعا اظهار ایمان و اسلام در آغاز دعوت پیامبر ﷺ که قدرتی جز قدرت قریش و نیرویی جز نیروی بت پرستان در کار نبود، ارزش بالاتر و بیشتری خواهد داشت.

حامی و جاننشین پیامبر ﷺ

حضرت رسول ﷺ به مدت سه سال به صورت پنهانی مردم را به اسلام دعوت می کرد. پس از سه سال فرشته ی وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر ﷺ دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛^۸ از این رو پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که حدود چهل نفر از شخصیت های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت

۶ - واقعه ۱۰/ ۱۱

۷ - حدید/ ۱۰.

۸ - شعراء/ ۲۱۴.

ناهار دعوت کند و غذایی از گوشت و شیر آماده سازد.

همه‌ی میهمانان در وقت معین حاضر شدند و پس از صرف غذا، ابولهب عموی پیامبر با سخنان سبک خود مجلس را از آمادگی برای ایراد سخن و تعقیب هدف، انداخت و مجلس بدون دست‌یابی به نتیجه‌ای پایان یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که فردای آن روز مهمانی دیگری ترتیب دهد و همه را، جز ابولهب، به خانه خود دعوت نماید. در مهمانی دوم پیامبر صلی الله علیه و آله پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد: هیچ‌کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده‌ی من در میان شما باشد؟

پس از سکوتی مطلق و آمیخته با بهت و حیرت حاضران، ناگهان امیرالمؤمنین علیه السلام که سن مبارک او در آن روز از ۱۵ سال تجاوز نمی‌کرد، سکوت را در هم شکست و برخاست و رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم. سپس دست خود را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این موقع پیامبر دستور داد که علی علیه السلام بنشیند. بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله گفتار خود را تکرار فرمود و باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به وی دستور داد بنشیند. در مرتبه‌ی سوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست خود را بر دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زد و جمله‌ی تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علی علیه السلام بیان فرمود: هان ای خویشاوندان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شماست.

بدین ترتیب نخستین وصی آخرین سفیر الهی تعیین گردید.

لیلة المییت

در شب سیزدهم ذی الحجه سال سیزدهم بعثت، پیمان عقبه‌ی دوم، میان پیامبر صلی الله علیه و آله و یثربیان - اهالی شهر مدینه - منعقد شد. طی این پیمان مردم یثرب، پیامبر صلی الله علیه و آله را به شهر خود دعوت نموده و قول حمایت و دفاع از آن حضرت را دادند. از فردای آن شب مسلمانان مکه به تدریج به یثرب هجرت کردند.

سران قریش که دانستند پایگاه تازه‌ای ایجاد شده است، احساس خطر کردند، زیرا می‌ترسیدند که پس از آن همه آزار و اذیت که به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان او رسانده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد انتقام برآید و هم‌چنین ممکن است راه بازرگانی قریش به شام را که از کنار یثرب عبور می‌کرد، مورد تهدید قرار دهد. آنان برای مقابله با چنین خطری، در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در دارالندوه گرد هم آمدند و به چاره اندیشی پرداختند. در این شورا تصمیم گرفتند که پیامبر را به قتل برسانند، بدین صورت که از هر قبیله جوانی آماده شود تا شبانه دسته جمعی بر سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بریزند و او را در بستر خواب قطعه قطعه کنند. در این صورت قاتل یک نفر نخواهد بود و بنی‌هاشم نمی‌توانند به خون‌خواهی برخیزند، زیرا جنگ با همه‌ی قبایل برای آنان مقدور نخواهد بود و ناچار به گرفتن خون بها راضی خواهند شد و ماجرا پایان خواهد یافت. قریش برای اجرای نقشه‌ی خود شب اول ربیع الاول را انتخاب کردند.

به دنبال این تصمیم قریش، فرشته‌ی وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله را از نقشه‌ی شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور الهی را ابلاغ کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله شهر مکه را به سوی یثرب ترک کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نقشه سران قریش را با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان گذاشت و فرمود: امشب در بستر من بخواب و آن پارچه‌ی سبزی را که من هر شب بر روی خود می‌کشیدم بر روی خود بکش تا تصور کنند که من در بستر خوابیده‌ام (و مرا تعقیب نکنند).

حضرت علی علیه السلام به این ترتیب عمل کرد، مأموران قریش از سر شب خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را محاصره کردند و بامداد که با شمشیرهای برهنه بر خانه هجوم بردند علی علیه السلام از بستر بلند شد. آنان که نقشه‌ی خود را تا آن لحظه صد در صد دقیق و موفق می‌پنداشتند، با دیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برآشفتنند و از او پرسیدند: محمد کجاست؟

حضرت علیه السلام فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ کاری کردید که او ناچار شد خانه را ترک کند.

در این هنگام به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یورش بردند و به نقل «طبری» او را آزدند و آن‌گاه وی را به سوی مسجدالحرام کشاندند و پس از بازداشت کوتاهی او را آزاد ساختند. سپس در تعقیب پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه رفتند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در غار ثور پنهان شده بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه، برای نخستین بار میان دو تیره از انصار (اوس و خزرج)، که سال‌ها با هم دشمنی و نبرد داشتند، پیوند برادری برقرار کرد و به برکت این پیوند گذشته‌ها را فراموش کردند و ستون عمده‌ی ارتش اسلام در مقابل مشرکان شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم دستور داد تا یاران او، از مهاجر و انصار، با یکدیگر پیمان برادری ببندند و هر کدام برای خود برادری برگزینند.

رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: در راه خدا دو تا دو تا برادر شوید. آن گاه مسلمانان دو به دو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و بدین ترتیب وحدت و همبستگی بین آنان استوار گردید. البته در این پیمان نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر، از نظر ایمان و فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت می شد. این مسئله با دقت در وضع و حال افرادی که با هم برادر شدند به خوبی روشن می گردد. پس از آن که برای هر یک از مسلمانان برادری تعیین گردید، علی رضی الله عنه که تنها مانده بود به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: بین من و کسی پیوند برادری برقرار نساختی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**؛ تو برادر من در دو جهان هستی.

و آن گاه بین خود و حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه عقد برادری خواند. این موضوع میزان عظمت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به خوبی نشان می دهد و روشن می سازد که وی تا چه حد به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک بوده است. ضمناً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى**. یعنی تو برای من به منزله ی حضرت هارون رضی الله عنه به حضرت موسی رضی الله عنه هستی. که به این حدیث منزلت می گویند.

ازدواج با حضرت زهرا رضی الله عنها

حضرت فاطمه رضی الله عنها پس از ۹ سال که در خانه ی باصفای پدر زندگی کرد و علوم و معارف الهی را از سرچشمه ی زلال نبوت دریافت و به طور کامل از مکتب تربیتی اسلام بهره مند شد و پرورش یافت و ایمان و تقوا با وجودش آمیخته شد، به ازدواج حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه درآمد.

از آغاز معلوم بود و همه می دانستند که کسی جز حضرت علی رضی الله عنه همسر، همتا و هم شأن حضرت فاطمه رضی الله عنها نیست، با این وجود بسیاری آرزوی چنین افتخاری را در دل داشتند. در «مناقب ابن شهر آشوب» از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران روایت کرده است که: افراد زیادی از بزرگان صدر اسلام بودند که پس از استقرار پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، حضرت فاطمه رضی الله عنها را از وی خواستگاری کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخن به ایشان پاسخ می داد: من منتظر فرمان خدا درباره ی او هستم.

اما در این میان شرم و حیای حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه مانع می شد که برای خواستگاری حضرت فاطمه رضی الله عنها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد. پس از آن که عده ای او را به این کار تشویق کردند و نیز معلوم شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه رضی الله عنها را برای امیرالمؤمنین رضی الله عنه در نظر دارد، حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، اما شرم مانع از بیان خواسته اش شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که علی رضی الله عنه چه منظوری دارد. از این رو به او فرمود که موضوع را با فاطمه در میان خواهد گذاشت.

ابن سعد در «طبقات» نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فرمود: من از پروردگارم خواسته ام تا تو را به همسری بهترین آفریده اش و آن که بیش از همه دوستش می دارد در آوردم. سپس فرمود: و تو دخترم، علی و ویژگی ها و فضیلت هایش را می شناسی، او امروز به خواستگاری تو آمده است، نظرت چیست؟ حضرت فاطمه رضی الله عنها سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت ایشان را علامت رضای او دانست و مسرور شد و صدای تکبیرش بلند شد.

از انس بن مالک روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را گرد

آورد و برای آنان سخن گفت و در ضمن سخنانش فرمود: خداوند به من فرمان داده که دخترم فاطمه را به همسری علی در آورم و من او را به پانصد درهم (و به نقلی چهارصد درهم) نقره به ازدواج علی رضی الله عنه در آوردم. آن گاه به علی فرمود: آیا به این ازدواج راضی هستی؟

علی رضی الله عنه گفت: راضی هستم و سپس به عنوان شکرگزاری به درگاه پروردگار سجده کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مبارک گرداند و از شما فرزندان بسیار و پاک برویاند. اربلی سپس اضافه می کند: و به خدا سوگند که چه بسیار و پاک از ایشان برویاند.

از امام صادق رضی الله عنه نیز روایت شده که فرمود: اگر خداوند متعال امیرالمؤمنین رضی الله عنه را نیافریده بود بر روی زمین همسری برازنده ی حضرت فاطمه رضی الله عنها یافت نمی شد.

و در حدیث قدسی، خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود: **لَوْ لَمْ أَخْلُقْ عَلِيًّا لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كَفْوٌ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ**؛ اگر علی را نمی آفریدم، هرگز برای دخترت فاطمه در زمین هم شأنی نبود.

حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه که چیزی، جز یک شمشیر و یک زره و شتری برای آب کشی نداشت، به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله زره را به بازار برد و به ۵۰۰ درهم فروخت.

حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه پول ها را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت تا وسایل لازم فراهم شود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدون شمردن، مشتی از آن را به بلال و مشتی دیگر را به سلمان و قدری از آن را به اسماء داد و بقیه را به ام سلمه سپرد تا جهیزیه حضرت زهرا رضی الله عنها را آماده کنند.

در جبهه های جنگ

پیامبر اسلام ﷺ پس از هجرت به مدینه ۲۷ غزوه با مشرکان و یهود و شورشیان داشت که علی رضی الله عنه در ۲۶ غزوه از این غزوات شرکت داشت و فقط در غزوه تبوک به فرمان پیامبر ﷺ، برای خنثی کردن فتنه منافقان، در مدینه باقی ماند.

جنگ بدر

جنگ بدر نخستین جنگ تمام عیار میان مسلمانان و مشرکان بود. این جنگ در سال دوم هجرت رخ داد. پیامبر اکرم ﷺ در این سال آگاهی یافت که کاروان بازرگانی قریش به سرپرستی ابوسفیان، دشمن دیرینه‌ی اسلام، از شام در حال بازگشت به مکه است و چون مسیر کاروان از نزدیکی‌های مدینه رد می‌شد، پیامبر اکرم ﷺ با ۳۱۳ نفر از مهاجران و انصار، به منظور گرفتن کاروان به سوی منطقه بدر، که مسیر طبیعی کاروان بود، حرکت کرد. هدف این بود که قریش بدانند خط بازرگانی آنها در دسترس نیروهای اسلام قرار دارد و اگر آنها از نشر اسلام و آزادی مسلمانان جلوگیری کنند، شریان حیات اقتصادی آنان به وسیله نیروهای اسلام قطع خواهد شد.

از سوی دیگر ابوسفیان چون از حرکت مسلمانان آگاهی یافت، با انتخاب یک راه انحرافی از کناره‌های دریای سرخ، کاروان را به سرعت از منطقه‌ی خطر دور کرد و هم‌زمان، از سران قریش در مکه تقاضای کمک کرد.

به دنبال تقاضای کمک ابوسفیان، تعداد ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ نفر از مردان جنگی قریش به سوی مدینه حرکت کردند. در روز ۱۷ ماه رمضان این گروه رو در روی مسلمانان قرار گرفتند، در حالی که

نیروی شرک سه برابر نیروی اسلام بود.

در آغاز نبرد، سه تن از دلاوران قریش به نام‌های «عتبه» پدر هند، برادر بزرگ او «شیبه» و «ولید» (فرزند عتبه) که تا بن دندان مسلح بودند عربده کشان به وسط میدان جنگ آمدند و هم‌اورد خواستند. در این هنگام سه نفر از دلاوران انصار برای نبرد با آنان وارد میدان شدند و خود را معرفی کردند. قهرمانان قریش از جنگ با آنان خودداری نموده فریاد زدند: ای محمد! افرادی که از اقوام ما و هم‌شان ما هستند، برای جنگ با ما بفرست.

در این هنگام پیامبر ﷺ به «عبیده بن حارث بن عبدالمطلب»، «حمزه بن عبدالمطلب» و «علی بن ابیطالب» دستور داد به جنگ این سه تن بروند. آنان هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفتند و گفتند: همگی هم‌شان ما هستند.

از این سه تن حمزه با شیبه، عبیده با عتبه، و حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه که جوان‌ترین آنها بود، با ولید دایی معاویه، روبه‌رو شدند و جنگ تن به تن آغاز گردید. حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه و حمزه هر دو هم‌اورد خود را به سرعت به قتل رساندند و پس از آن به کمک عبیده شتافتند و عتبه را نیز به هلاکت رساندند.^{۱۰}

پس از پیروزی سه قهرمان بزرگ اسلام بر دلاوران قریش، جنگ همگانی آغاز شد و منجر به شکست ارتش شرک گردید و هفتاد نفر اسیر گشتند. در این جنگ بیش از نیمی از کشته شدگان با ضربت شمشیر علی رضی الله عنه از پای درآمدند.

جنگ احد

پس از شکست قریش در جنگ بدر، آنان برای جبران این شکست بزرگ، یک حمله بزرگ به مدینه را تدارک دیدند.

۱۰ - سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۷

پیامبر ﷺ با هزار نفر، مدینه را به سوی کوه احد در سمت شمال شهر ترک گفت. در بین راه سیصد نفر از هواداران عبدالله بن ابی، منافق مشهور، به تحریک وی به مدینه بازگشتند. در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت در دامنه‌ی کوه احد دو لشکر در برابر هم صف آرایی کردند.

پیامبر اکرم ﷺ «عبدالله بن جبیر» را با پنجاه تیرانداز روی تپه‌ای مستقر ساخت تا نقطه‌ی احتمالی نفوذ دشمن بسته شود و دستور داد به هیچ وجه نباید آن نقطه‌ی حساس را ترک کنند؛ چه مسلمانان پیروز شوند و چه شکست بخورند.

حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمودند: پرچم‌داران سپاه شرک در جنگ احد ۹ نفر بودند که همه‌ی آنها به دست امیرالمؤمنین رضی الله عنه به هلاکت رسیدند.

همین امر موجب تزلزل روحی سپاه قریش گردید و سپاه قریش پراکنده شد. افراد تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر با دیدن این صحنه، به منظور جمع آوری غنائم، تصمیم گرفتند منطقه‌ی استقرار خود را رها کنند. عبدالله فرمان صریح پیامبر ﷺ را به آنان یادآوری کرد، ولی آنان توجهی نکردند و بیش از ۴۰ نفرشان از تپه سرازیر شدند و به دنبال جمع آوری غنائم رفتند و عبدالله بن جبیر با کمتر از ۱۰ نفر همان جا ماند.

در این هنگام خالد بن ولید، که با گروهی سواره نظام در کمین آنان بود، چون این وضع را دید، به آنان حمله کرد و پس از کشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان یورش برد و این کار با بلند شدن پرچم آنان توسط زنی به نام عمره بنت علقمه هم‌زمان بود.

از این لحظه به بعد وضع جنگ به کلی عوض شد و مسلمانان شکست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدان اسلام، از جمله «حمزه بن عبدالمطلب» رضی الله عنه و «مصعب بن عمیر»، یکی از

پرچم داران ارتش اسلام، به شهادت رسیدند. از سوی دیگر، با شایعه‌ی کشته شدن پیامبر ﷺ و تضعیف روحیه‌ی مسلمانان اکثریت قریب به اتفاق آنان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند و در میدان جنگ، جز افرادی انگشت شمار، در کنار پیامبر ﷺ نماندند و لحظات بحرانی فرا رسید.

در این جا بود که نقش بزرگ حضرت علی رضی الله عنه نمایان گردید، زیرا آن حضرت با شجاعت و رشادتی بی نظیر در کنار پیامبر ﷺ شمشیر می‌زد و از وجود مقدس پیشوای عظیم الشان اسلام ﷺ در برابر یورش‌های مکرر گروه‌های متعدد مشرکان حراست می‌کرد. ابن ابی الحدید می‌نویسد: جبرئیل به رسول خدا گفت: راستی که علی رضی الله عنه پشتیبانی می‌کند، فرشتگان از پشتیبانی این جوان به شگفت آمده‌اند.

پیامبر ﷺ فرمود: چرا چنین نباشد، او از من است و من از او هستم. جبرئیل گفت: من هم از شما هستم. آن روز صدایی از آسمان شنیده شد که پی در پی می‌گفت: لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْقَرَارِ. ولی گوینده دیده نمی‌شد. از پیامبر ﷺ سؤال کردند که گوینده کیست؟ فرمود: جبرئیل است.^{۱۱}

جنگ احزاب (خندق)

در این نبرد تمام قبایل و گروه‌های مختلف دشمن اسلام برای کوبیدن اسلام جوان، متحد شده بودند. برخی مورخان شمار سپاه کفر را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند، درحالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.

هنگامی که گزارش تحرک قریش به اطلاع پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت شورای نظامی تشکیل داد. در این شورا، سلمان پیشنهاد

۱۱ - شرح النهج، ج ۱۴، ص ۲۵۳.

کرد که در قسمت‌های نفوذپذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد. جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: پیشنهاد سلمان درست است و باید به آن عمل کرد. پیشنهاد پذیرفته شد و ظرف چند روز با همت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید.

سپاه قدرتمند شرک با همکاری یهود از راه رسید، آنان تصور می‌کردند که در بیابان‌های اطراف مدینه با مسلمانان روبه‌رو خواهند شد، ولی این بار اثری از آنان در بیرون شهر ندیده و به پیشروی خود ادامه دادند و به دروازه‌ی مدینه رسیدند.

با مشاهده‌ی خندق ژرف و عریض اطراف مدینه حیرت‌زده شدند. ناگزیر از آن سوی خندق شهر را به محاصره درآوردند. حدود یک ماه محاصره‌ی شهر طول کشید.

از سوی دیگر، محاصره‌ی مدینه، روحیه‌ی بسیاری از مسلمانان را به شدت تضعیف کرد. به ویژه آن‌که خبر پیمان شکنی بنی قریظه نیز فاش شد و معلوم گردید که این قبیله به بت پرستان قول داده‌اند که به محض عبور آنان از خندق، اینان نیز از این سوی خندق از پشت به مسلمانان حمله کنند.

با طول کشیدن محاصره کمبود علوفه و آذوقه به کفار فشار آورد و می‌رفت که حماسه و شور جنگ از سرشان بیرون رود و سستی و خستگی در روحیه‌ی آنان رخنه کند. از این رو سران سپاه چاره‌ای جز این ندیدند که قهرمانان خود را از خندق عبور دهند و به گونه‌ای بن بست جنگ را بشکنند. پنج نفر از قهرمانان، اسب‌های خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز درآورده و از نقطه‌ی تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند و برای جنگ تن به تن هم‌وارد طلبیدند.

یکی از این قهرمانان «عمرو بن عبدود» بود که او را با هزار مرد

جنگی برابر می‌دانستند و چون در سرزمینی به نام «لیل» به تنهایی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، «فارس لیل» شهرت داشت. عمرو پس از پرش از خندق، فریاد هل من مبارز سر داد و چون کسی از مسلمانان آماده‌ی مقابله با او نشد، جسورتر گشت و به تمسخر گفت: شما که می‌گویید کشتگانان در بهشت هستند و کشته‌های ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ بفرستد؟! سپس رجز خواند و گفت: بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم صدایم گرفت.

نعره‌های پی در پی عمرو، چنان رعب و ترسی در دل‌های مسلمانان افکنده بود که همگی میخ‌کوب شدند و قدرت حرکت از آنان گرفته شده بود.

هر بار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می‌شد، فقط حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه برمی‌خاست و از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواست که به میدان برود، ولی پیامبر ﷺ موافقت نمی‌کرد.

این کار سه بار تکرار شد. سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موافقت کرد و شمشیر خود را به او داد و عمامه بر سرش بست و برای او دعا کرد. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه به میدان جنگ رهسپار شد، پیامبر ﷺ فرمود: بَرَزَ الْإِسْلَامُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ؛ تمام اسلام در برابر تمام کفر قرار گرفته است.^{۱۲}

این کارزار سرنوشت ساز، آینده‌ی اسلام و شرک را مشخص می‌کرد. حضرت علی رضی الله عنه پیاده به طرف عمرو شتافت و چون با او رو در رو قرار گرفت، فرمود: تو با خود عهد کرده بودی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد آن را بپذیری. او گفت: چنین است.

۱۲ - بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.

فرمود: نخستین درخواست من این است که آیین اسلام را بپذیری. گفت: از این درخواست بگذر.

فرمود: بیا از جنگ صرف نظر کن و از این جا برگرد و کار محمد ﷺ را به دیگران واگذار.

اگر او راست گو باشد، تو سعادت‌مندترین فرد به وسیله‌ی او خواهی بود و اگر غیر از این باشد مقصود تو بدون جنگ حاصل می‌شود. گفت: حتی زنان قریش نیز هرگز از چنین کاری سخن نخواهند گفت.

فرمود: پس برای جنگ از اسب پیاده شو.

گفت: گمان نمی‌کردم هیچ عربی چنین تقاضایی از من بکند. من دوست ندارم تو به دست من کشته شوی، زیرا پدرت دوست من بود. برگرد، تو جوانی!

حضرت فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم!

عمرو از گفتار امیرالمؤمنین ﷺ خشمگین شد و با غرور از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به طرف حضرت حمله کرد.

جنگ سختی درگرفت و عمرو ضربت سختی بر سر امیرالمؤمنین ﷺ فرود آورد. حضرت ضربت او را، با سپر دفع کرد ولی سپر دو نیم گشت و سر مبارک آن حضرت زخمی شد، در همین لحظه حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرصت را غنیمت شمرد و ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش زمین ساخت. ناگهان صدای الله اکبر اسدالله الغالب حضرت علی بن ابی طالب ﷺ بلند شد. غریو (فریاد) شادی از سپاه اسلام برخاست زیرا حضرت امیرالمؤمنین ﷺ قهرمان بزرگ عرب را کشته بود.^{۱۳}

کشته شدن عمرو سبب شد که آن چهار نفر نیز پا به فرار بگذارند! سه نفر از آنان توانستند از خندق به سوی لشکرگاه خود بگذرند،

ولی یکی از آنان به نام نوفل، با اسب خود در خندق افتاد و علی ﷺ وارد خندق شد و او را نیز به قتل رساند! سپاه کفر روحیه‌ی خود را باختند و قبایل مختلف هر یک به فکر بازگشت افتادند.

آخرین ضربت را خداوند به صورت باد و طوفان شدید بر آنان وارد ساخت و سرانجام با ناکامی کامل راه خانه‌های خود را در پیش گرفتند.

حاکم نیشابوری نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرمود: بی تردید پیکار علی بن ابی طالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.^{۱۴}

جنگ خیبر

حضرت رسول ﷺ در سال هفتم هجرت تصمیم به خلع سلاح یهودیان خیبر گرفت، زیرا خیبر به صورت یک کانون توطئه و فتنه بر ضد مسلمانان در آمده بود و یهودیان این قلعه بارها با دشمنان اسلام همکاری کرده بودند.

از این رو پیامبر ﷺ با ۱۶۰۰ نفر سرباز رهسپار خیبر شد. در نبرد خیبر پس از آنکه مجاهدان مسلمان تمام دژهای خیبر را فتح کردند، آخرین دژ یهودیان یعنی دژ قموص که بزرگ‌ترین دژ و مرکز دلاوران آنها بود، باقی مانده بود. مسلمانان ۸ روز آن را محاصره کردند ولی موفق به فتح آن نشدند. پیامبر ﷺ روزی پرچم را به دست ابوبکر و روز دیگر به عمر داد ولی هر دو بدون این که کاری انجام دهند برگشتند.

این وضع بر پیامبر ﷺ سنگین می‌نمود، از این رو فرمود: **لَا عَظِيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ يُحِبُّهٗ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ كَرًا وَ لَيْسَ بِفَرَارٍ يَفْتَحُ اللهُ عَلٰى يَدَيْهِ؛** فردا این پرچم را به دست کسی خواهم

داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید. آن شب همه در این فکر بودند که فردا پیامبر ﷺ پرچم را به دست چه کسی خواهد داد؟ هنگامی که آفتاب طلوع کرد سربازان دور خیمه‌ی پیامبر ﷺ را گرفتند و هر کدام امیدوار بود که حضرت پرچم را به دست او بدهد.

سعد ابی وقاص می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ از خیمه بیرون آمد، همه‌ی گردن‌ها به سوی او کشیده شد و من نیز در برابر پیامبر ﷺ ایستادم، شاید این افتخار از آن من گردد. در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود: علی کجاست؟

عرض کردند: به درد چشم دچار شده و به استراحت مشغول است.

پیامبر ﷺ شخصی را به خیمه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ فرستادند و او حضرت علی ﷺ را به حضور پیامبر ﷺ آورد. حضرت رسول ﷺ برای شفای چشم ایشان دعا کرد و به برکت دعای پیامبر ﷺ ناراحتی حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بهبود یافت. آن‌گاه پیامبر ﷺ زره خود را به او پوشاند و ذوالفقار را به کمر او بست و پرچم را به دست او داد و به او یادآور شد که پیش از آغاز نبرد، دشمن را به آیین اسلام دعوت نماید، اگر نپذیرفتند به آنان بگویند که می‌توانند با پرداخت جزیه (نوعی مالیات) و خلع سلاح، آزادانه زیر پرچم اسلام زندگی کنند و بر آیین خود باقی بمانند، اگر هیچ کدام را نپذیرفتند راه نبرد را پیش گیرد.

سپس فرمود: بدان که هرگاه خداوند فردی را به وسیله‌ی تو راهنمایی و به حق هدایت کند، بهتر از آن است که بهترین شتران، از آن تو باشند و آنها را در راه خدا صرف کنی.

وقتی مجاهدان اسلام به نزدیکی قلعه‌ی دشمن رسیدند، دلاوران

یهود از دژ بیرون آمدند، حارث برادر مرحب، قهرمان معروف یهودیان، نعره زنان به سوی علی علیه السلام شتافت؛ نعره او چنان وحشت آفرین بود که سربازان پشت سر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی اختیار عقب رفتند. حارث همچون شیر خشمگین بر حضرت حمله برد، ولی لحظاتی بیش نگذشت که جسد مجروح و بی جان او بر زمین افتاد. مرگ حارث، برادرش مرحب را سخت متأثر کرد. او برای گرفتن انتقام برادرش در حالی که غرق در سلاح بود و زره‌هایی بر تن و کلاه خودی (به گفته‌ی برخی از سنگ) بر سر داشت به مصاف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد. هر دو قهرمان شروع به رجزخوانی کردند. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده‌ی قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و او را به خاک افکند. در این هنگام سایر جنگ‌جویان یهود که پشت سر مرحب بودند پا به فرار گذاشتند و به داخل قلعه پناه بردند و در آن را بستند. اما حضرت حیدر کرار علیه السلام با قدرت الهی در قلعه را - دری که به گفته‌ی برخی چنان عظیم بود که پنجاه نفر نمی‌توانستند آن را حرکت دهند - از جا کند و راه را برای ورود سربازان اسلام به درون قلعه هموار ساخت.^{۱۵}

سقیفه‌ی بنی ساعده

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماه صفر سال یازدهم هجرت به جوار پروردگار شتافت. در حالی که حضرت علی علیه السلام و گروهی از بنی هاشم و برخی از یاران بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول شستن و کفن کردن بدن مطهر او بودند، گروهی از فرصت طلبان در محلی به نام سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدند و برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی و جانشین خود

۱۵ - حیات القلوب، ج ۴، ص ۱۱۱۷.

معرفی کرده بودند، فرد دیگری را به عنوان جانشین رسول خدا برگزیدند. مردم با او بیعت کردند، ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و گروهی از بزرگان صحابه از بیعت خودداری کردند. آنان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را در حجة‌الوداع به خاطر داشتند و جز علی علیه السلام کسی را شایسته‌ی خلافت نمی‌دیدند. مدتی از بیعت سقیفه نگذشته بود که دستگاه خلافت تصمیم گرفت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرد. از طرفی علاقه‌مندان امام، به عنوان اعتراض به جریان سقیفه، در خانه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تحصن کرده بودند. تاریخ در این ماجرا اتفاقات تلخی ثبت نموده است.^{۱۶}

خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

چه بسا از افراد ناآگاه و یا دارای غرض، تلاش می‌کنند که حقیقت مظلومیت و خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را انکار کنند و تکرار می‌کنند که علی خانه نشین نبوده است و وانمود می‌کنند که حادثه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام درگذر تاریخ اتفاق افتاده ولی بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام رضایت داد و با آنها همکاری داشت. در جواب می‌گوییم که این تجاهر (خود را به نادانی زدن) نمی‌تواند آن حقیقت را برکسی پوشیده دارد.

زیان‌هایی که در اثر خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد عبارتند از: بدعت‌ها - دوری امت از امام و عدم شناخت وی - از بین رفتن معارف نبوت - وارونه جلوه دادن احکام الهی و...

۱۶ - برای مطالعه به کتابهای مرجع مراجعه نمایید.

خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از قتل خلیفه‌ی سوم در ذی الحجه سال ۳۵ هجری، مردم به سراغ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و از ایشان خواستند تا خلافت را بپذیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا از پذیرفتن این کار خودداری کرد و فرمود: به فرد دیگری رجوع کنید؛ چرا که شما طاقت حکومت مرا ندارید. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشانده و راه راست ناشناس گردیده است. بدانید که اگر من درخواست شما را بپذیرم، با شما چنان رفتار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته‌ی گوینده و سرزنش سرزنش کننده گوش نمی‌دهم. من اگر وزیر (راهنمای) شما باشم بهتر است تا امیر باشم.

پس از اصرار و پافشاری مردم فرمود: اگر نبود که حقی را زنده کنم و ظلمی را از بین ببرم، مهار خلافت را رها می‌کردم.

و پس از انجام مراسم بیعت، به بیعت کنندگان فرمود: بدانید! همان گرفتاری‌هایی که در زمان بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دامن‌گیر شما بود، امروز به سوی شما بازگشته است؛ سوگند به آن کسی که محمد را برگزید، باید به هم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش غربال گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند، جلو افتند و آنان که به ناحق پیشی گرفته‌اند، عقب روند. سپس فرمودند: هان ای مردم! گناهان و نافرمانی‌ها همانند اسب‌های سرکشی هستند که سواران خود را، که اهل باطل و گناهند، به دوزخ می‌اندازند و تقوا و پرهیزگاری چون شتران رام و راهواری هستند که مهارشان به دست سواران بوده، آنها را به بهشت می‌رسانند.

تقوا راه حق است و گناه راه باطل و هر یک پیروانی دارند، اگر اهل باطل زیاد است از قدیم چنین بوده است و اگر اهل حق کم

است گاهی کم نیز جلو رفته است. فرمان آن حضرت به مالک اشتر، هنگامی که او را به حکومت مصر منصوب کرد، نشانگر نهایت مهربانی و دلسوزی آن حضرت است.

به مالک چنین می فرماید: پیوسته قلبت را از مهر مردم آکنده ساز و از لطف و محبت به آنان، سرشار کن. زنهارا! نسبت به مردم چون جانوری درنده، که برای خوردنشان دنبال فرصت می گردد، مباش؛ چه آنان بر دو دسته اند: یا برادر دینی تو به شمار می روند و یا این که در آفرینش همانند تو می باشند.

خطایی که از آنان سر می زند بپوشان و از کار زشتی که، دانسته یا ندانسته، انجام می دهند درگذر.

عدالت امام علی علیه السلام

با آغاز خلافت، آن حضرت، برای اجرای عدالت، دستور دادند اموال شخصی خلیفه سوم را برای فرزندان باقی گذارند و بقیه را، که از بیت المال بود، میان مسلمانان تقسیم نمایند که به هر نفر سه دینار رسید. در این تقسیم حضرت برای هیچ کس امتیازی قائل نشد؛ به غلام آزاد شده همان قدر داد که به اشراف عرب داد.^{۱۷}

نبرد در سه جبهه

روش عدالت محور حضرت امیر علیه السلام در حکومت و تقسیم اموال، برای بسیاری خوشایند نبود از این رو شروع به اعتراض کردند و سرانجام بیعت را شکستند و مردم را علیه حضرت امیر علیه السلام تحریک نمودند.

۱۷ - بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۶ و ۱۸.

از سوی دیگر آن حضرت پس از بیعت تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و فرمانداران نالایق را عزل کند و به جای آنها افراد شایسته و صالحی را بگمارد. این فرمانداران برکنار شده نیز که از حضرت کینه به دل داشتند، لذا با بیعت شکنان هم صدا شدند و فتنه‌ی جنگ جمل را به راه انداختند.

به طور کلی حضرت در طول مدت کوتاه حکومت خود، که کمتر از پنج سال بود با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین درگیر بودند.

جنگ جمل (فتنه‌ی ناکثین)^{۱۸}

نخستین گروهی که علیه حضرت طغیان کردند همان کسانی بودند که در زمان عثمان از امتیازات ویژه برخوردار بودند و چون حضرت امیر علیه السلام آنها را با دیگران برابر در نظر گرفت، دست به پیمان شکنی زدند و با اجتماع در بصره، به همراهی حاکمان معزول فتنه‌ی جمل را به راه انداختند و عایشه را با خود همراه کردند. سرده‌ی این گروه طلحه و زبیر بودند. طلحه از اولین کسانی بود که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بود، با این تصور که آن حضرت نیز مانند عثمان عمل خواهد کرد و به او امتیاز می دهد، اما وقتی عدالت را دیدند پیمان را شکستند و سر به شورش برداشتند. انگیزه‌ی اینها در واقع استمرار اختلافات طبقاتی بود.

جنگ جمل در سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره رخ داد و عایشه نیز در آن شرکت داشت و مردم را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام تحریک می کرد.

این نبرد سه روز بیشتر طول نکشید و حضرت خیلی زود دشمن را شکست داد.

زبیر که گویا قبل از شروع جنگ پشیمان شده بود، از میدان نبرد

۱۸ - ناکثین یعنی پیمان شکنان و مصداق آن همان طلحه و زبیر می باشند.

بیرون رفت و میهمان کسی شد، ولی وقتی خواب بود صاحب خانه او را کشت و سرش را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد. اما آن حضرت او را سرزنش کرد و فرمود: او میهمان تو بود، نباید او را می کشتی!

طلحه نیز در میدان جنگ کشته شد و بدین طریق جنگ پایان گرفت.

بعد از خاتمه‌ی نبرد، حضرت امیر علیه السلام مرکز حکومت خود را شهر کوفه قرار داد.

جنگ صفین (فتنه‌ی قاسطین)^{۱۹}

دسته‌ی دیگری که بر ضد حکومت حضرت امیر علیه السلام به پا خاسته و جنگی را بر آن حضرت تحمیل کردند، معاویه و عمروعاص بودند که با فریب مردم شام و به بهانه‌ی خون خواهی عثمان، جنگ صفین را به راه انداختند. این نبرد در سال ۳۷ هجری آغاز شد و مدت آن ۱۲ ماه (و به نقلی ۱۸ ماه) طول کشید.

در روزهای آخر جنگ که شکست معاویه قطعی به نظر می رسید، عمروعاص حيله‌ای ساخت و بدین طریق خود و معاویه را از خطر نجات داد. او به شامیان گفت: پاره‌های قرآن را بر سر نیزه‌های خود قرار دهند و کوفیان را به داوری قرآن فراخوانند.

این حيله کارساز شد و در سپاه کوفه اختلاف ایجاد کرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شد داوری را بپذیرد. آن حضرت، ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده‌ی خود برگزید ولی کوفیان نپذیرفتند و بر نمایندگی ابوموسی اشعری که مردی ساده لوح و نادان بود اصرار کردند. ابوموسی نیز فریب عمروعاص را خورد

۱۹ - منظور از قاسطین همان معاویه و یارانش نظیر عمروعاص می باشد و در مجموع یعنی معاندین و تجاوز کاران.

و حضرت علی علیه السلام را از خلافت بر کنار کرد و پس از آن عمر و عاص بر خلاف توافقی که با ابوموسی اشعری داشت، معاویه را خلیفه‌ی مسلمانان اعلام کرد.

جنگ نهروان (فتنه‌ی مارقین)^{۲۱}

پس از این‌که کوفیان حقیقت ماجرای داوری را فهمیدند و متوجه شدند این کار همان‌طور که حضرت امیر علیه السلام فرموده بود، حيله‌ای بیش نبوده است، عده‌ای از آنان گفتند داوری اشتباه بود و علی نباید آن را می‌پذیرفت! و با مطرح کردن شعار لا حُکَمَ إِلَّا لِلَّهِ عمل حضرت امیر علیه السلام را خلاف دانستند. این گروه که «خوارج» نامیده شدند، افرادی به ظاهر عابد و زاهد بودند ولی شعور و درک نداشتند و به فرموده‌ی امیرالمؤمنان علی علیه السلام حق را در ظلمات باطل می‌جستند. حضرت امیر علیه السلام، ابن عباس را نزد آنها فرستاد تا آنان را متوجه خطا و اشتباهشان سازد، ولی آنان از رای خود منصرف نشدند. حضرت خود به سوی آنان رفت و آنها را نصیحت کرد. ولی آنها گفتند: ما و تو هر دو کافر شده بودیم، ما توبه کردیم و تو بر همان حال باقی مانده‌ای، تو هم باید توبه کنی!

این عده در منطقه‌ی نهروان اجتماع کرده و موجب ناامنی شده بودند. پس از نصیحت‌ها و نامه‌های بسیار زیاد حضرت علی علیه السلام، بیشتر (تقریباً دو سوم) آنها آگاه شدند و از روش خود دست برداشتند، اما باقی‌مانده بر اعتقاد خود اصرار ورزیدند و بدین طریق جنگ نهروان درگرفت. طولی نکشید که از آن گروه گمراه همگی، جز نه نفر، به قتل رسیدند. از جمله این ۹ نفر که سالم مانده و از صحنه نبرد گریختند، عبدالرحمن بن ملجم مرادی.

۲۰ - مارقین یعنی خوارج یا همان خارج شدگان از مبانی و ارکان دین، مثل ابن ملجم مرادی.

لعنة الله علیه بود. این نبرد در سال ۳۸ هجری و به گفته‌ی برخی مورخان در سال ۳۹ هجری رخ داد.

شهادت مولای متقیان امیر مومنان علی علیه السلام^{۲۲}

گفتیم که در جنگ نهروان نه نفر از خوارج زنده ماندند و گریختند. فراریان خوارج در مکه گرد آمده و اوضاع مسلمین را بررسی می‌کردند، سه تن از آنان به نام‌های ۱- عبدالرحمان بن ملجم ۲- برک بن عبدالله ۳- عمرو بن بکر در ضمن گفت‌گو به این نتیجه رسیدند که تمام خون‌ریزی‌ها و گرفتاری مسلمین به دلیل وجود سه نفر است: معاویه، عمروعاص و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمانان آسوده می‌شوند، آنها با خود پیمان بستند که هر کدام، یکی از این سه نفر را به قتل برسانند؛ عبدالرحمن ملعون، کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عهده گرفت، عمرو بن بکر، کشتن عمروعاص و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به گردن گرفت. هر یک شمشیر خود را با سم کشنده‌ای زهرآلود نمودند تا ضربتشان مؤثر واقع شود. نقشه‌ی آنها این بود که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان مقصود خود را عملی سازند.

عبدالرحمن بن ملجم ملعون در اواخر شعبان وارد کوفه شد و در منزل «قطام» زنی که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند و از این رو کینه‌ی شدیدی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت، ساکن شد. قطام نیز ابن ملجم را به کشتن علی علیه السلام تشویق کرد.

آن حضرت خود بارها از شهادت خود خبر داده بود و در همان

۲۱ - تمة المنتهی؛ بحارالانوار، ج ۳۲ و ۳۳.

سالی که به شهادت رسید به اصحاب خود فرموده بود: امسال شما به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود. سحر ۱۹ ماه رمضان، امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شدند، در حالی که قندیل‌ها رو به خاموشی می‌گذاشت و مسجد تاریک شده بود.

آن حضرت در تاریکی چند رکعت نماز خواندند و لختی مشغول تعقیبات نماز شدند و برخاستند و باز دو رکعت نماز خواندند، آن‌گاه برای گفتن اذان به بام مسجد رفتند و به سپیده‌ی صبح خطاب نمودند و فرمودند: هیچ وقت طلوع نکردی که من خواب باشم.^{۲۳} آن‌گاه از مأذنه به زیر آمد، خفتگان را برای نماز از خواب بیدار کرد، حضرت به محراب رفت و به نماز ایستاد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رکعت اول هنگامی که سر از سجده برداشت، ابن ملجم ملعون شمشیر خود را حرکتی داد و فرق حضرت را تا جای سجده شکافت، آن حضرت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ فُرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ مردم با شنیدن صدای حضرت دگرگون شدند و همه به سوی محراب دویدند و دیدند که حضرت خاک بر محل زخم می‌ریزد و این آیه را تلاوت می‌کند: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى؛^{۲۴} شما را از خاک آفریدیم و به آن باز خواهیم گرداند و بار دیگر از خاک بیرون خواهیم آورد.

آن‌گاه فرمودند: امر خدا فرا رسید و گفته‌ی رسول خدا رخ داد. پس از آن، وقتی که محاسن شریف‌شان به خون آغشته شد، آن را با دست گرفتند و فرمودند: آیا به شما نگفتم که این محاسن، به زودی رنگین خواهد شد.

۲۲ - شهید تنها، ص ۱۲۴ و ۱۲۶

۲۳ - طه / ۵۵.

اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام

علی علیه السلام اصحاب خاص و شیعیان فداکاری داشت. آنها در همه حال در راه محبت و طاعت او از بذل جان کوتاهی ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آن حضرت قرار گرفته بودند که سرآمد آنها عبارتند از: مالک اشتر نخعی - میثم تمار - کمیل بن زیاد - عبدالله بن عباس - قنبر - عمار یاسر
علی علیه السلام اصحاب دیگری نیز مانند حجر بن عدی و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده‌اند.

اگر همه شیعی علی بودند آتش جهنم را نمی آفریدم

در روایاتی از طریق «شیعه و سنی» آمده که «ولایت علی» مانع دخول به آتش جهنم است، و اگر کسی واقعاً شیعه‌ی امام علی علیه السلام باشد هرگز گرفتار آتش جهنم نخواهد بود.
و در برخی از احادیث آمده است که: اگر تمام مردم، ولایت آن حضرت را می‌پذیرفتند، خداوند آتش جهنم را خلق نمی‌کرد!!
امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «أَنَا قَسِيمُ النَّارِ، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قُلْتُ: هَذَا لَكَ وَ هَذَا لِي»؛^{۲۴} من تقسیم کننده‌ی اهل دوزخم، هنگامی که رستاخیز برپا می‌گردد خطاب به آتش جهنم می‌گویم: این شخص مال تو، و این دیگری مال من.
و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این حقیقت اشاره نموده و می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ»؛^{۲۵} یا علی! تو مردم را به آتش و بهشت تقسیم می‌کنی.
در حدیث مفصل دیگری حضرت سلمان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

۲۴ - فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۲۵ و ۳۲۶ ش ۲۵۴

۲۵ - فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۲۵ ش ۲۵۳

می‌کند که فرمودند: یا علی! اگر تو را اهل زمین همانند اهل آسمان دوست می‌داشتند هیچ‌کس در آتش جهنم گرفتار نمی‌گردید.^{۲۶}
از این احادیث استفاده می‌گردد که «ولایت علی»، «صراط مستقیم» است، و آن در انتها به بهشت می‌رسند، و هر کس از آن منحرف گردد، به نسبت انحرافش از حقیقت دور خواهد افتاد، و چنانچه کسی در بغض و دشمنی آن حضرت قرار بگیرد، بدون شک، گرفتار آتش خواهد گشت.

زهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام

امام علی علیه السلام زاهدترین فرد زمان خود بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاق کرده است.
در مناقب خوارزمی آمده است که عدی بن ثابت گفت: در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، شخصی برای آن حضرت پالوده آورد اما آن سرور از تناول آن خودداری نمود و فرمود: چیزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن نخورده باشد، دوست ندارم که از آن بخورم.
آن حضرت در پاسخ مردی که روش او را در زندگی پیش گرفته بود - ضمن نهی او از این کار - فرمود: خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که فقیرترین زیردست خود را الگو قرار دهند تا مبادا فقیر از خود خجالت کشد.^{۲۷}
از آن حضرت نقل شده است که فرمود: دنیا را ترک کردم به دلیل کمی ثباتش و رنج بسیار در جمع آوری اش و تنگ چشمی شریکانش.

۲۶ - روضة المتقين ج ۱۳ ص ۱۳۹

۲۷ - زندگی دوازده امام، ترجمه محمد رخشنده ج ۱، ص ۳۲۰.

دانش امیرالمؤمنین علی علیه السلام

درباره‌ی دانش آن حضرت به این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده می‌کنیم که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا»؛ من شهر علم هستم و علی درب آن.
و خود حضرت بر بالای منبر می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ پیش از آن‌که مرا از دست دهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید.
چه کسی را می‌توان یافت که بر بالای منبر و در برابر هزاران تن چنین سخنی بگوید و نگران نباشد که کسی پرسشی کند و او نتواند پاسخ آن را بگوید و در مقابل مردم سرافکنده شود.
معاویه دشمن سرسخت آن حضرت در جمع خصوصی از او ستایش می‌کرد؛ وقتی خبر شهادت امام علیه السلام به او رسید گفت: فقه و علم مُرد^{۲۸}
عهدنامه مالک اشتر فرمانی دینی و علمی است که هیچ پیمانی در فراگیری و رسایی و شرح و تفصیل بنیان و اساس حکومت صالح، به پای آن نمی‌رسد. این عهدنامه عناصر اصلی سعادت‌ساز همه‌ی جوامع را در خود دارد.
قضاوت‌های بی‌مانند آن حضرت نیز گواه صادق بر علم کامل و جامع امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. او در قضاوت‌هایش نه تنها بر پایه‌ی احکام اسلامی و قرآن عمل می‌نمود، بلکه با استفاده از روش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناسی، حقایق را آشکار می‌کرد. ماجرای درگیری دو زن بر سر طفلی معروف است، آن حضرت برای یافتن مادر حقیقی، فرمود: شمشیری بیاورید تا طفل را دو نیم کنم؛ و بدین طریق عاطفه مادرش را تحریک کرد و او را باز شناخت.^{۲۹}

۲۸ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲۹ - قضاء امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص ۱۲ و ۱۳.

بردباری و صبر امیرالمؤمنین

در بردباری و گذشت، حضرت امیرالمؤمنین گوی سبقت را از همه ربوده بود. برای اثبات حلم او کافی است به رفتار او با سرداران جنگ جمل، به ویژه مروان حکم و عبدالله زبیر نظر افکند. وقتی بر این دو، دست یافت با این که از سرسخت ترین دشمنان او بودند آشکارا به آن حضرت ناسزا می گفتند، اما حضرت از آنان درگذشت و آنان را مورد عفو قرار داد و تنها به این جمله اکتفا کرد که به عبدالله زبیر فرمود: برو! نمی خواهم تو را ببینم و سخنی بیشتر از این بر زبانش جاری نشد.

در نبرد صفین نیز، که شامیان آب را بر روی یاران حضرت بسته بودند، وقتی حضرت امیرالمؤمنین به آن دست یافت، به یاران خود فرمود: مانع از دسترسی دشمن به آب نشوید. و فرمود: به خدا سوگند هرگز کردار آنها را در پیش نخواهم گرفت.

در حلم و بردباری حضرت امیرالمؤمنین همین بس که مدت بیست و پنج سال با استخوان در گلو و خار در چشم صبر کرد. (صبر در دوران خلافت خلفای سه گانه)

فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین

او در شیوا و رسا سخن گفتن پیشوای فصیحان و سرور سخنوران است.

در این باره گفته اند: گفتار علی بالاتر از کلام مخلوق (سایر انسان ها) و پایین تر از کلام خالق (خدا) است.

از هیچ یک از صحابه، یک دهم آنچه از امیرالمؤمنین علی نقل شده سخن فصیح و بلیغ ذکر نشده است. نهج البلاغه که بخشی از سخنان حضرت در آن گرد آمده، خود بهترین گواه است.

این کتاب همواره منبع الهام و مرجع اصلی و اساسی فصیحان و سخنوران عرب در همه ی دوران ها بوده است و اساساً برخی از کسانی که شیفته ی حضرت امیرالمؤمنین علی شده اند، به خاطر سخنان زیبا، شیوا و نغز او در نهج البلاغه بوده است.

نهج البلاغه کتابی است که در آن قسمتی از سخنان حضرت علی بن ابی طالب توسط یکی از بزرگان دانش دین یعنی مرحوم سیدرضی جمع آوری شده است. نهج البلاغه به معنای راه روشن بلاغت و زیبایی همه جانبه سخن است. نهج البلاغه را «أَخُ الْقُرْآن» یعنی برادر قرآن نامیده اند.

همان طور که حقیقت حضرت امیرالمؤمنین ناشناخته مانده است، حقیقت نهج البلاغه نیز ناشناخته مانده است و همان گونه که امیرالمؤمنین مظلوم است نهج البلاغه نیز با عظمت بسیارش مظلوم است.

مرحوم سید رضی، که سخنان امام را از کتاب های مختلف جمع آوری کرده است، نهج البلاغه را در سه بخش تنظیم نموده است:

۱- خطبه ها، سخنرانی و فرمان های حضرت به تعداد ۲۴۱

۲- نامه های حضرت به تعداد ۷۹ نامه.

۳- سخنان حکیمانه و کوتاه حضرت به تعداد ۴۸۰ سخن.

مسائل مطرح شده در کتاب شریف نهج البلاغه به طور کلی روی سه محور اساسی استوار است:

محور نخست: مسائل اعتقادی.

محور دوم: مسائل اجتماعی و سیاسی.

محور سوم: اخلاق و مسائل مختلف تربیتی.

کرامات امیرالمؤمنین علی

کرامات و معجزات آن حضرت، براساس گفته ی جنات الخلود، از هزار بیشتر است، اما آنچه که تاریخ آن را ضبط نموده است، بالغ بر ۶۰۰ معجزه است و علامه مجلسی (رحمة علیه) در بحارالانوار ۱۳۶ معجزه را ذکر کرده است.

برخی در یک تقسیم بندی، کرامات آن حضرت را در پنج دسته قرار داده اند که به شرح ذیل است:

۱- کرامات حضرت که در ارتباط با حیوانات و جنیان، روی داده است: مانند سلام کردن ماهی های فرات به آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین و بیعت گرفتن آن حضرت از جنیان در وادی عقیق.

۲- کراماتی که به جمادات و گیاهان تعلق گرفته است: گواهی نخل های مدینه به فضیلت آن حضرت و پسرعمویش و برادرش حضرت رسول.

۳- کراماتی که در بیماران و مردگان به ظهور پیوسته است: مانند التیام یافتن دست قطع شده ی مردی که حضرت برای دزدی آن را قطع نمود و هم چنین قصابی که دست خود را قطع کرد.

۴- کراماتی که درباره ی دشمنان آن حضرت به وقوع پیوست و آنان هلاک و تباه شدند: مانند کور شدن ابوعبدالله محدث که منکر فضل آن حضرت بود.

۵- خبرهای غیبی.

برگی از دفتر آفتاب

۱- زمان دعا

قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِعْتَمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ حُمْسِهِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نَزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التَّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ، وَ عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ

لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ^{۳۰}

حضرت امیرالمومنین امام علی علیه السلام فرمود: پنج موقع را برای دعا و حاجت خواستن غنیمت شمارید: موقع تلاوت قرآن، موقع اذان، موقع بارش باران، موقع جنگ و جهاد - فی سبیل الله - موقع ناراحتی و آه کشیدن مظلوم. در چنین موقعیت‌ها، مانعی برای استجاب دعا نیست.

۲- ارزش علم و ادب

قال عليه السلام: الْعِلْمُ وَرَأْيُهُ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَبُ حُلُلٌ حَسَانٌ، وَالْفِكْرَةُ مَرَأَةٌ صَافِيَةٌ، وَالْأَعْتِدَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَكَفَى بِكَ أَدْبًا تَرْكُكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ^{۳۱}

فرمود: علم؛ ارثیه‌ای با ارزش، و ادب؛ زیوری نیکو، و اندیشه؛ آئینه‌ای صاف، و پوزش خواستن؛ هشدار دهنده‌ای دلسوز خواهد بود. و برای با ادب بودن همین بس که آنچه برای خود دوست نداری، در حق دیگران روا نداشته باشی.

۳- ارزش حق و بی‌ارزشی باطل

قال عليه السلام: الْحَقُّ جَدِيدٌ وَإِنْ طَالَتِ الْآيَاتُ، وَالْبَاطِلُ مَخْذُولٌ وَإِنْ نَصَرَهُ أَقْوَامٌ^{۳۲}

فرمود: حق و حقیقت در تمام حالات جدید و تازه است گرچه مدتی بر آن گذشته باشد. و باطل همیشه پست و بی‌اساس است گرچه افراد بسیاری از آن حمایت کنند.

۳۰ - آمالی صدوق: ص ۹۷

۳۱ - بحار الأنوار: ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲۰.

۳۲ - وسائل الشیعه: ج ۲۵، ص ۴۳۴، ح ۳۲۲۹۲.

۴- خردمندترین مردم

قال عليه السلام: أَعْقَلَ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ^{۳۳}

فرمود: خردمندترین مردم کسی است که به عواقب و فرجام کار بیشتر بنگرد.

۵- ارزش عمر

قال عليه السلام: مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ. فَقُلْ فِي خَيْرًا، وَاعْمَلْ فِي خَيْرًا، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ فِي الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا^{۳۴}

فرمود: هر روزی که بر انسان وارد شود، گوید: من روز جدیدی هستم، من بر اعمال و گفتار تو شاهد می‌باشم. سعی کن سخن خوب و مفید بگویی، کار خوب و نیک انجام دهی. من در روز قیامت شاهد اعمال و گفتار تو خواهم بود. و بدان امروز که پایان یابد دیگر مرا نخواهی دید و قابل جبران نیست.

۶- انتخاب رفیق

قال عليه السلام: فِي وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عليه السلام: سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ^{۳۵}

ضمن سفارشی به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پیش از آن‌که بخواهی مسافرت بروی، رفیق مناسب راه را جويا باش، و پیش از آن‌که منزلی را تهیه کنی همسایگان را بررسی کن که چگونه هستند.

۳۳ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۴

۳۴ - آمالی صدوق: ص ۹۵.

۳۵ - بحار الأنوار: ج ۷۶، ص ۱۵۵، ح ۳۶، و ص ۲۲۹، ح ۱۰.

۷- آثار غذاها

قال عليه السلام: الزَّيْبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ، وَيُذْهِبُ بِالْمَرَضِ، وَيُطْفِئُ الْحَرَارَةَ، وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ^{۳۶}

فرمود: خوردن مویز - کشمش سیاه - قلب را تقویت، مرض‌ها را برطرف، و حرارت بدن را خاموش، و روان را پاک می‌گرداند.

۸- دل نبستن به سلامتی و ثروت

قال عليه السلام: لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقِيَ بِخَصَلَتَيْنِ: الْعَافِيَةَ وَالْغِنَى، بَيْنَمَا تَرَاهُ مُعَافَاً إِذْ سَقَمَ، وَبَيْنَمَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ^{۳۷}

فرمود: سزاوار نیست که بنده‌ی خدا، در دوران زندگی به دو خصوصیت اعتماد کند و به آن دل بسته باشد: یکی عافیت و تندرستی و دیگری ثروت و بی‌نیازی است. زیرا چه بسا در حال صحت و سلامتی می‌باشد ولی ناگهان انواع مریضی‌ها بر او عارض می‌گردد و یا آن‌که در موقعیت و امکانات خوبی است، ناگهان فقیر و بیچاره می‌شود، - پس بدانیم که دنیا و تمام امکانات آن بی‌ارزش و بی‌وفا خواهد بود و تنها عمل صالح مفید و سودبخش می‌باشد.

۹- فضیلت حضور در نزد علماء

قال عليه السلام: جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَالنَّظْرُ إِلَى الْعَالَمِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ إِعْتِكَافِ سَنَةٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ، وَ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ، وَأَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً، وَرَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَشَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: أَنْ الْجَنَّةَ

۳۶ - آمالی طوسی: ج ۱، ص ۳۷۲.

۳۷ - بحار الأنوار: ج ۶۹، ص ۶۸، ح ۲، ص ۲۸.

فرمود: یک ساعت در محضر علماء نشستن - که انسان را به مبدأ و معاد آشنا سازند - از هزار سال عبادت نزد خداوند محبوب تر خواهد بود. توجه و نگاه به عالم از اعتکاف و یک سال عبادت - مستحبی - در خانه‌ی خدا بهتر است. زیارت و دیدار علماء، نزد خداوند از هفتاد مرتبه طواف اطراف کعبه محبوب تر خواهد بود، و نیز افضل از هفتاد حج و عمره قبول شده می باشد. هم چنین خداوند او را هفتاد مرحله ترفیع درجه می دهد و رحمت و برکت خود را بر او نازل می گرداند، و ملائکه شهادت می دهند به این که او اهل بهشت است.

۱۰- خدا، رازق است

قَالَ النَّبِيُّ: يَا ابْنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَيَّ يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، فَإِنْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَجْلِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ فِيهِ يَرْزُقُكَ. ٣٩
فرمود: ای فرزند آدم، غصه رزق و آذوقه‌ی آن روزی که در پیش داری و هنوز نیامده است نخور، زیرا چنانچه زنده بمانی و عمرت باقی باشد خداوند متعال روزی آن روز را هم می رساند.

۱۱- ارزش‌های انسانی

قَالَ النَّبِيُّ: قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِهِ، وَ صِدْقَتُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْؤَتِهِ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ. ٤٠
فرمود: ارزش هر انسانی به قدر همت اوست، و شجاعت و توان هر شخصی به مقدار گذشت و احسان اوست، و درست‌کاری و

٣٨ - بحار الأنوار: ج ١، ص ٢٠٥، ح ٣٣.

٣٩ - نزهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی: ص ٥٢، ح ٢٦.

٤٠ - نزهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی: ص ٤٦، ح ١٢.

صداقت او به قدر جوان‌مردی اوست، و پاک‌دامنی و عفت هر فرد به اندازه‌ی غیرت او خواهد بود.

۱۲- تشویق به نیکی و توبه

قَالَ النَّبِيُّ: لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدَادُ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِحْسَانًا، وَ رَجُلٌ يَتَدَارَكُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. ٤١
فرمود: خیر و خوبی در دنیا وجود ندارد مگر برای دو دسته: دسته‌ی اول آنان که سعی نمایند در هر روز، نسبت به گذشته کار بهتری انجام دهند. دسته‌ی دوم آنان که نسبت به خطاها و گناهان گذشته‌ی خود پشیمان و سرافکنده گردند و توبه نمایند، و توبه‌ی کسی پذیرفته نیست مگر آن که با اعتقاد بر ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت باشد.

۱۳- دوستی و معاشرت

قَالَ النَّبِيُّ: يَا كَمِيلُ، قُلِ الْحَقَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَوَادِدِ الْمُتَّقِينَ، وَاهْجُرِ الْفَاسِقِينَ، وَجَانِبِ الْمُنَافِقِينَ، وَلَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ. ٤٢
فرمود: در هرحالتی حق را بگو و مدافع آن باش، دوستی و معاشرت با پرهیزگاران را ادامه ده، و از فاسقین و معصیت‌کاران کناره‌گیری کن، و از منافقان دوری و فرار کن، و با خیانت‌کاران همراهی و هم‌نشینی منما.

٤١ - وسائل الشیعه: ج ١٦ ص ٧٦ ح ٥.

٤٢ - تحف العقول: ص ١٢٠، بحار الأنوار: ج ٧٧، ص ٢٧١، ح ١.

فصل دوم خطبه‌های نهج البلاغه



أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ؛ لَا يُسَلَّمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَ لَهَا: ابْتُلِيَ النَّاسُ بِهَا فَتْنَةً، فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرَجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لغيرها قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوا فِيهِ؛ فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَىءِ الظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغًا حَتَّى قَلَصَ، وَ زَائِدًا حَتَّى تَقْصُ.

بدانید! دنیا سرایی است که جز در خودش (و از طریق بهره‌گیری صحیح) از آن سالم نتوان ماند و با اموری که مخصوص دنیاست، از آن نجات نتوان یافت: انسانها به وسیله آن آزمایش می‌شوند، آنچه از دنیا را به خاطر دنیا بدست آورند از آن جدا می‌شوند و حساب آن را باید پس بدهند و آنچه را از دنیا برای غیر این جهان بدست آورند به آن خواهند رسید و در آن خواهند ماند؛ چرا که دنیا در نظر خردمندان همچون سایه بعد از زوال است، در حالی که آن را گسترده می‌بینی ناگهان جمع می‌شود و در حالی که فزونی می‌یابد (با فرا رسیدن شب) نقصان می‌پذیرد.

شرح و تفسیر
دنیا سایه ناپایدار!

از آنجا که زرق و برق دنیا، سبب دل بستگی بیش از حد می‌شود و این دل بستگی‌ها غالباً سرچشمه گناهان بزرگ و انحراف از صراط مستقیم و سقوط در پرتگاه شقاوت است، رهبران بزرگ الهی همیشه پیروان خود را در این زمینه هشدار می‌دادند و بخش مهمی از «نهج البلاغه» و خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن را، همین هشدارها تشکیل می‌دهد. خطبه بالا یکی از این هشدارهای نافذ و مؤثر است که در آن، امام علیه السلام به شش نکته اشاره می‌فرماید که هر کدام مطلب مهمی را در بر دارد.

نخست اینکه می‌فرماید: «بدانید دنیا سرایی است که جز در خودش (و از طریق بهره‌گیری صحیح از آن) سالم نتوان ماند.» (أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسَلَّمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا)

دلیل آن روشن است؛ زیرا مهمترین اسباب سلامت، کسب فضایل اخلاقی و ارزشهای معنوی و اطاعت و عبادت پروردگار است و هیچ یک از این امور را نمی‌توان در جهان دیگر به دست آورد؛ تنها در این دنیا است که انسان فرصت پرداختن به این امور را دارد؛ بنابراین همان‌گونه که امام علیه السلام در جمله کوتاه بالا فرموده: «باید سلامت را در خود دنیا جستجو کرد.»

در دومین نکته می‌فرماید: «و با اموری که مخصوص دنیا است از آن نجات نتوان یافت.» (وَ لَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَ لَهَا)

اشاره به اینکه: اگر انگیزه انسان و هدف نهایی او در حرکات و سکنات و اعمالش دنیا باشد و حتی اعمال و عبادات خود را نیز به قصد دنیا انجام دهد و جنبه ریاکاری داشته باشد، به یقین سبب نجات نخواهد بود، بلکه از اسباب قطعی هلاکت او است.

در سومین نکته می‌فرماید: «و انسانها به وسیله دنیا آزمایش می‌شوند.» (اَبْتُلِيَ النَّاسُ بِهَا فَتْنَةً).

چرا که دنیا مملو از نعمت‌ها و مشکلات و مصایب است؛ نعمت‌ها به گونه‌ای وسیله آزمایش است و مصایب به گونه دیگر؛ آیا انسانها به هنگام شمول نعمت طغیان می‌کنند، یا به یاد خدا هستند و شکر نعمت را با زبان و عمل انجام می‌دهند؟ آیا در چنگال مصایب مأیوس می‌شوند و زبان به گلایه و ناسپاسی می‌گشایند، یا صبر و شکیبایی و شکر، پیشه می‌کنند؟ ولی مهم اینجاست که انسان در تمام عمر خود، هر شب و روز با نوعی از این آزمون‌ها روبه‌روست و این یک قانون جاودان از آغاز خلقت آدم، تا پایان جهان خواهد بود. قرآن مجید می‌فرماید:

«أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد. ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم؛ باید علم خداوند درباره آنان که راست می‌گویند و آنان که دروغ می‌گویند تحقیق یابد (و این دو گروه از هم جدا شوند).»

در چهارمین نکته می‌افزاید: «آنچه از دنیا را به خاطر دنیا به دست آورند، از آن جدا می‌شوند و حساب آن را باید پس بدهند.» (فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرَجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ).

در پنجمین نکته، در تکمیل این سخن می‌فرماید: «و آنچه را که از دنیا برای غیر این جهان به دست آورند، به آن خواهند رسید و در آن خواهند ماند.» (وَ مَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لغيرها قَدِمُوا عَلَيْهِ، وَ أَقَامُوا فِيهِ).

این اشاره به همان دو دیدگاه معروفی است که در «نهج البلاغه» کراراً روی آن تکیه شده است: دیدگاه ابزاری جهان و دیدگاه هدفی آن؛ اگر امکانات این جهان، مال‌ها و ثروت‌ها و مقام‌ها و نعمت‌ها، وسیله‌ای برای وصول به سعادت جاویدان و زندگی شایسته سرای آخرت باشد چیزی از آن بهتر نیست و اگر همانند بُتی گردد که انسان در برابر آن سجده کند، چیزی از آن بدتر نیست. دیدگاه نخست، انسان‌ها را به پاکی و تقوا و آزادگی و عزت فرامی‌خواند و دیدگاه دوم، به حرص و آز و ظلم و بیدادگری و ذلت. دیدگاه اول، نعمت‌های فانی دنیا را مبدل به نعمت‌های باقی آخرت می‌کند، و دیدگاه دوم سبب زوال نعمت‌ها و باقی ماندن مسئولیت‌های آنهاست.

از اینجا روشن می‌شود که چرا در بسیاری از آیات و روایات دنیا مدح شده و در بخش مهم دیگری، نکوهش دنیا گردیده است؛

۱- سوره عنکبوت، آیه ۳-۲.

ممکن است ناآگاهان در ابتدای نظر آنها را متضاد ببینند، در حالی که هر یک در جای خود صحیح و در واقع مکمل یکدیگرند؛ یکی اشاره به دنیای ابزاری دارد و دیگری به دنیای هدفی.

شرح بیشتر درباره این سخن را ذیل خطبه‌های مناسب‌تری بیان خواهیم کرد.

در ششمین نکته پرده از روی حقیقت دنیا، بر می‌دارد و آن را به سایه‌ای تشبیه می‌کند که هنوز انسان در آن نیارمیده، از کنار او می‌گذرد، می‌فرماید: «دُنْيَا دَر نَظَرِ خَرْدَمَنْدَانِ هَمْچُونِ سَايَهٗ بَعْدِ اَز زَوَالِ اَسْتِ دَر حَالِي كِه اَن رَا گَسْتَرْدِهٖ مِي بِيْنِي نَاگَهَان جَمْع مِي شُود وَ دَر حَالِي كِه فَرْوَنِي مِي يَابَدِ، (بَا فِرَا رَسِيْدِنِ شَبِّ) نَقْصَانِ مِي پَذِيْرَد.» (فَاِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُوْلِ كَفِيءُ الظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِعًا ۲ حَتَّى قَلْصَ ۳ زَائِدًا حَتَّى نَقَصَ).

«ظِل» گاه به معنای هرگونه سایه‌ای آمده است خواه سایه‌های اشیا قبل از زوال ظهر یا بعد از زوال، و گاه به خصوص سایه‌ای گفته می‌شود که قبل از ظهر است و آفتاب تدریجاً آن را از میان می‌برد ولی «فی» به معنای سایه بعد از زوال است (چون در مفهوم این واژه، رجوع و بازگشت نهفته شده است) و هر قدر خورشید به افق مغرب نزدیکتر می‌شود این سایه‌ها گسترده‌تر می‌گردد و با غروب خورشید همگی محو و نابود می‌شود و ظلمت همه جا را فرا می‌گیرد.

گویی امیرمؤمنان علی علیه السلام از این تعبیر اشاره به این نکته‌ی لطیف دارد که دنیاپرستان روز به روز اموال و امکانات بیشتری را جمع و جور می‌کنند و هر قدر به پایان عمرشان نزدیکتر می‌شوند این

۲- «سابع» از ماده «سَبَغ» به معنای ادامه و کشش چیزی است و «نعمت سابعه» به نعمت‌های متد و طولانی گفته می‌شود و «إسباع الوضوء» به معنای ادامه وضوء با آب فراوان است، بی‌آنکه مستلزم اسراف شود.

۳- «قَلَصَ» از ماده «قَلَصَ» (بر وزن خلوص) به معنای جمع شدن و مرتفع گشتن است.

امکانات فزونی می‌گیرد، ولی با غروب آفتاب عمر، همه چیز محو و نابود می‌گردد و ظلمت مرگ به تمام امکانات آنها خاتمه می‌دهد!

با ذکر نکته‌ای دیگر، تفسیر این خطبه را پایان می‌دهیم و آن اینکه: امام علیه السلام مکرر در مکرر در خطبه‌های «نهج البلاغه» نسبت به پیامدهای سوء دل بستگی به دنیا هشدار می‌دهد و مردم را از فریب دنیا برحذر می‌دارد و ناپایداری آن را با مثال‌های گوناگون برملا می‌سازد؛ این به خاطر آن است که اولاً: همیشه عشق به دنیا و زرق و برق آن، سرچشمه گناهان بوده و هست و یک پیشوای آگاه باید پیروان خود را در مقاطع مختلف از این خطر برحذر دارد!

دیگر اینکه: در عصر امام علیه السلام به خاطر فتوحات اسلامی، اموال و غنائم فراوانی، سرازیر شهرهایی همچون مکه و مدینه و کوفه شده بود و گروهی برای تصاحب آنها با هم مسابقه می‌دادند و همین امر سرچشمه اختلافات و درگیری‌ها و انحراف از اصل «ساده‌زیستی اسلامی» بود و سبب می‌شد که مردم به تجمل پرستی روی آورند و به ناز و نعمت عادت کنند و در برابر دشمن از جهاد باز بمانند؛ به همین دلیل امام علیه السلام از هر فرصتی برای بیدار ساختن مردم بهره می‌گرفت؛ علاوه بر آنکه زندگانی خود او نیز سرمشق روشنی بر این امر بود.

خطبه ۷۷

إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لِيُفَوِّقُونَنِي تُرَاثَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَفْوِيقًا، وَاللَّهُ لَسُنُّ بَقِيَّتِ لَهُمْ لَأَنْفَضْنَهُمْ نَفْضَ اللَّحَامِ الْوُدَامِ التَّرِيَةِ! بَنِي أُمِّيَّةَ اَز مِيرَاثِ مُحَمَّدَ علیه السلام جَزْ مَقْدَارِ كَمِي دَر اَخْتِيَارِ مَنْ نَمِي كَذَارَنْد، بَه اَنْدَازَهٗ يَكْبَارِ دُوشِيْدِنِ شِيْرِ شْتَر. بَه خُدا سُوْگَنْد! اِگَر زَنْدَهٗ بَمَانَم اَنْهَا رَا اَز صَحْنَهٗ حُكُوْمَتِ اِسْلَامِي بِيْرُوْنِ خُوْاهِم رِيخْت، هِمَانْگُوْنَهٗ كِه

قصاب اعضای درون شکم حیوان را -که به روی زمین می‌افتد- از خاک پاک می‌کند!

شرح و تفسیر

نمونه‌ای از جنایات بنی‌امیه

در میان سیاستمداران مادی دنیا، از قدیم این رسم بوده است که مخالفان خود را از نظر اقتصادی در تنگنا قرار می‌دادند، تا آنها به خود مشغول شوند و از دیگران باز بمانند، حتی در آنجا که به ظاهر می‌خواستند دست محبت را به سوی مخالفان دراز کنند، باز این اصل را رعایت می‌کردند که چیز کمی را در اختیار آنها بگذارند.

در این کلام امام علیه السلام با تعبیر جالبی به این معنا اشاره فرموده، می‌گوید: «بنی‌امیه از میراث محمد صلی الله علیه و آله جز مقدار کمی در اختیار من نمی‌گذارند: به اندازه یک بار دوشیدن شیر شتر!» (إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لِيُفَوِّقُونَنِي ۴ تَفْوِيقًا تُرَاثَ مُحَمَّدَ).

تعبیر «يُفَوِّقُونَنِي» -از ماده «فَوَّقَ النَّاقَةَ» یعنی یک بار شیر شتر را دوشیدن- اشاره لطیفی به کمی هدایای آنهاست؛ گویی خلافت، به منزله مرکب راهوار شیردهی است که آنها از همه چیزش بهره می‌گیرند و گه گاه تنها به اندازه یک بار دوشیدن، در اختیار آن حضرت قرار می‌دهند. بعضی گفته‌اند: «فوق» مفهومی کمتر از این دارد و آن، به اندازه مقدار شیری است که در یک بار فشار

۴- «لِيُفَوِّقُونَنِي» از ماده «فَوَّقَ» (بر وزن رواق) به گفته بسیاری از علمای لغت، در اصل به معنای فاصله‌ای است که در میان دو مرتبه دوشیدن شیر از پستان می‌باشد و بعضی آن را به معنای فاصله‌ای که میان بازکردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر است، می‌دانند و از آنجا که پستان بعد از دوشیدن شیر، در استراحت فرو می‌رود، این واژه گاهی در معنای آرامش و استراحت نیز بکار رفته و «افاقه مریض» یا «افاقه دیوانه» هنگامی که سالم شود و یا بر سر عقل آید، به همین مناسبت است. این واژه در کلام بالا اشاره به مقدار کمی از مال است که «بنی‌امیه» از «بیت المال» در عصر عثمان در اختیار امام (علیه السلام) می‌گذاشتند.

دادن انگشتان، بر پستان حیوان، فرو می‌ریزد و مطابق این تفسیر، تعبیر امام علیه السلام بسیار گویاتر خواهد بود.

تعبیر به «تراث محمد» ممکن است اشاره به فدک و مانند آن باشد و یا اشاره به کل برنامه‌های اسلام که در مفهوم وسیع میراث، داخل می‌شود؛ زیرا تمام شکوفایی‌های اقتصادی کشور اسلام، به برکت آیین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفت و رهین خدمات آن حضرت بود؛ بنابراین، همه آنها میراث محمد صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود و علی علیه السلام سهم عظیمی، نه تنها به خاطر خویشاوندی بلکه به خاطر جانفشانی‌هایش در طریق اسلام، در آنها داشت.

درست است که علی علیه السلام زندگی زاهدانه‌ای داشت، ولی همیشه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله سهم خود را از غنایم می‌گرفت و به نیازمندان می‌داد.

سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «(آنها با این کار خود، نمی‌توانند مرا فریب دهند و از تصمیم نهایی باز دارند) به خدا سوگند! اگر زنده بمانم آنها را از صحنه حکومت اسلامی بیرون خواهم ریخت؛ همانگونه که قصاب اعضای درون شکم حیوان را که به روی زمین می‌افتد، پاک می‌کند!» (وَ اللَّهُ لَئِنْ بَقِيَتْ لَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْضُ اللَّحْمِ الْوَدَامِ التَّرْبَةِ!)

تشبیه «بنی‌امیه» به خاک‌هایی که محتویات شکم حیوان مانند جگر و معده روی آن بیافتد و آلوده شود، اشاره به نهایت آلودگی و پستی آنهاست. آنها -به گواهی اعمالشان در زمان «عثمان»- چنان آلوده بودند که عموم مسلمانان از آنها متنفر شدند؛ به گونه‌ای که همه می‌خواستند این شجره خبیثه برای همیشه از سرزمین اسلام

۵- «لَا تُفَضُّهُمْ» از ماده «نَفَضَ» (بر وزن نبط) به معنای تکان دادن چیزی برای جدا شدن آنچه بر آن است می‌باشد و به تعبیر فارسی به معنای «تکانیدن» است و به همین جهت، به زنانی که فرزند بسیار می‌آورند «فوض» گفته می‌شود. این واژه در مورد ریختن میوه‌ها از درخت نیز به کار می‌رود.

قطع گردد و این باند کثیف از صحنه جامعه اسلام، طرد شود و بیت‌المال از چنگ آنها به در آید!

مرحوم سید رضی در پایان این خطبه می‌نویسد: «و یروی «التُّرَابُ الْوَدَمَةُ» وَ هُوَ عَلَي الْقَلْبِ. قَالَ الشَّرِيفُ: وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «لَيُفَوَّقُونِي» أَي: يُعْطَوْنِي مِنَ الْمَالِ قَلِيلًا كَفَوْاقِ النَّاقَةِ. وَ هُوَ الْحَلْبَةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ لَبْنِهَا. وَ الْوَدَامُ: جَمْعُ وَدَمَةٍ، وَ هِيَ الْحَزَّةُ مِنَ الْكَرْشِ، أَوْ الْكَبِدِ تَقَعُ فِي التُّرَابِ فَتَنْفُضُ؛ فِي بَعْضِ الْأَوَايَاتِ بِه جَاي «الْوَدَامُ التَّرْبَةُ»، «التُّرَابُ الْوَدَمَةُ» -که عکس آن است- نقل شده (ولی مفهوم هر دو یکی است) و اشاره به اشیای با ارزشی است که گاه آلوده می‌شود، و باید آلودگی‌ها را از آنها سترد.

سپس می‌افزاید: جمله «لَيُفَوَّقُونِي» به این معنا است که «بنی‌امیه» کمی از مال را در اختیار من می‌گذارند؛ مانند «فواق ناقه» یعنی یک بار دوشیدن شیر شتر و «ودام» جمع «ودمه» به معنای قطعه‌ای از معده، یا جگر حیوان است که جدا شود و روی خاکها بیفتد و قصاب آن را از آلودگی پاک کند و خاک آلوده را جدا سازد.

نکته‌ها

۱- سعید بن عاص را بهتر بشناسیم:

همان‌گونه که در شرح خطبه، گفته شد «سعید بن عاص» والی مدینه هدایای مختصری خدمت امام علیه السلام آورد، در حالی که اظهار می‌داشت، بیشترین هدیه بعد از هدیه‌ای است که برای «عثمان» آورده است. گویی می‌خواست متنی از این جهت بگذارد که امام علیه السلام جواب قاطعی به او فرمود.

«سعید» از طائفه «بنی‌امیه» و از دودمان قریش است و زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و از فرماندهان لشکرهای فاتح اسلام بود. در واقع در دامان «عمر بن خطاب» پرورش یافته بود و عثمان او

را والی کوفه کرد. هنگامی که به کوفه آمد خطبه‌ای خواند و اهل کوفه را به دشمنی و خلاف متهم ساخت. مردم کوفه شکایت او را به عثمان کردند و عثمان سرانجام او را به مدینه بازگرداند و او تا هنگامی که مردم بر ضد عثمان قیام کردند، در مدینه بود و از او دفاع می‌کرد و با انقلابیون به مقابله برخاست، تا این که عثمان کشته شد. او ناچار به سوی مکه رفت و در آنجا بود تا زمانی که «معاویه» غضب خلافت نمود. «معاویه»، «سعید» را برای حکمرانی مدینه انتخاب کرد و او تا پایان عمرش بر مدینه حکومت می‌کرد. او در جنگ «جمل» و «صفین» کناره‌گیری کرد و به هیچ یک از دو طرف نیوست. مردی متکبر و خشن و سختگیر بود و در سخن گفتن مهارت داشت. قصر بزرگی در مدینه برای خود ساخته بود که آثارش سالها باقی ماند. مرگ او در سال ۵۳ یا ۵۹ هجری اتفاق افتاد.^۶

۲- بنی‌امیه را بهتر و دقیقتر بشناسیم:

بنی‌امیه طایفه‌ای از قریش هستند که به «امیه بن عبد شمس بن عبد مناف» منسوبند و دوران حکومت آنها از «معاویه بن ابوسفیان» در سال ۴۱ هجری آغاز و به «مروان حمار» یا مروان دوم، که چهاردهمین آنان است در سال ۱۳۲ هجری ختم می‌شود.

حکومت امویان اگر چه در سال ۱۳۲ هجری منقرض گردید، ولی پس از چندی، شخصی از همین خاندان در اندلس حکومتی تشکیل داد. توضیح این‌که: اندلس در سالهای بین ۹۱ تا ۹۳ هجری به وسیله مسلمین فتح شد و از این تاریخ تا سال ۱۳۸ مانند دیگر ممالک اسلامی، حکامی که از سوی خلفای اسلامی فرستاده می‌شدند آن سرزمین را اداره می‌کردند. در سال ۱۳۸ هجری، «عبدالرحمن اول» یکی از نواده‌های «هشام بن عبدالملک» دهمین

۶- الأعلام زركلي، جلد ۳، صفحه ۹۶.

حاکم اموی که از قتل عباسیان رهایی یافته بود، پس از چند سال سرگردانی، از اوضاع درهم ریخته اسپانیا (اندلس) و اختلاف بربرها و قبایل عرب استفاده کرد و مصمم شد در آن سرزمین به رغم دستگاه عباسیان، حکومتی برای خود تشکیل دهد. «عبدالرحمن» و نسل او مدت دو قرن در آن سرزمین حکومت کردند؛ تا اینکه در آغاز قرن پنجم، شورش و انقلابی در آنجا برپا شد و این حکومت سرنگون گشت.^۷

الف: بنی امیه در قرآن مجید:

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (یادآور) زمانی را که به تو گفتیم: پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه [درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آنها را بیم داده (و انداز) می کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی افزاید.^۸

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده اند که این خواب اشاره به جریان معروفی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمون هایی از منبر او بالا می روند و پایین می آیند، بسیار از این مسأله غمگین شد، آن چنان که بعد از آن، کمتر می خندید. (این میمون ها را به بنی امیه تفسیر کرده اند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند در حالی که از یکدیگر تقلید می کردند و افرادی فاقد شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله را به فساد کشیدند).

۷- سید مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، جلد ۳، ذیل واژه «بنی امیه».

۸- سوره اسراء آیه ۶۰.

«فخر رازی» در تفسیر خود، روایتی در این زمینه از «ابن عباس» مفسر معروف اسلامی نقل می کند. همچنین در حدیثی از «عایشه» نقل شده که رو به «مروان» کرد و گفت: «لَعَنَ اللَّهُ أَبَاكَ وَ أَنْتَ فِي صُلْبِهِ فَأَنْتَ بَعْضُ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ؛ خدا پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در صلب او بودی؛ بنابراین، تو بخشی از کسی هستی که خدایش لعن کرده است!»^۹

علاوه بر آیه فوق، در تفسیر آیه ۲۶ سوره ابراهیم نیز، مطابق بعضی روایات، «شجره خبیثه» به «بنی امیه» تفسیر شده است.^{۱۰}

ب: بنی امیه در احادیث اهل سنت:

در کتاب «کنز العمال» که از مجامع روایتی اهل سنت است، روایت شده که روزی «ابوبکر» با «ابوسفیان» در افتاد و با خشونت او را مذمت نمود. پدرش «ابوقحافه» به وی گفت: «با ابوسفیان بدین گونه سخن می گویی؟! گفت: «ای پدر! خداوند به سب اسلام، خانواده هایی را بالا برد و اعتبار بخشید و خانواده هایی را به زمین زد و از اعتبار بینداخت. خاندان من از جمله خانواده هایی است که خدا آن را بالا برد و خاندان ابوسفیان از آن خانواده هایی است که خدا بر زمینشان زده است.»^{۱۱}

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «نخستین کسی که سنت مرا دگرگون می سازد، مردی از بنی امیه است.»^{۱۲}

و نیز فرمود: «پس از من چه رنجها و مصیبت هایی همچون کشتار و آوارگی از سوی بنی امیه به اهل بیتم وارد آید و در میان

۹- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۰، صفحه ۲۳۷.

۱۰- برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۱ و جلد ۱۲، صفحه ۱۷۲ به بعد، مراجعه کنید.

۱۱- کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۲۹۹.

۱۲- کنز العمال، حدیث ۳۱۰۶۲.

خویشاوندان ما، از همه سرسخت تر در بغض و عداوت با ما، بنی امیه اند و بنی مغیره و بنی مخزوم!»^{۱۳}

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که: «هر امتی را آفتی باشد و آفت این امت بنی امیه است!»^{۱۴}

ج: بنی امیه در نهج البلاغه:

امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه های «نهج البلاغه» به بنی امیه و تباکاری های آنان و مفسادتی که برای اسلام و مسلمانان به وجود آوردند، اشاره نموده است. خطبه های ۷۷ و ۹۳ و ۹۸ از این دسته اند.

علی علیه السلام در خطبه ۹۳ به صراحت حکومت بنی امیه را به عنوان بزرگترین و وحشتناکترین فتنه ها بر امت اسلام معرفی می کند و آن را فتنه ای کور و تاریک می داند: (أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ...)

د: تبهکاری های حکومت بنی امیه:

جنايات و مفسادتی که حکومت «بنی امیه» در تاریخ اسلام به وجود آورد، فراوان است؛ به گونه ای که ذکر و بررسی آنها خود به کتاب مفصلی نیازمند می باشد. در اینجا به تناسب بحث، تنها به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱- انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت: معاویه خود تصریح می کرد که خلافت را نه با محبت و دوستی مردم و نه رضایت آنها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است.^{۱۵}

۱۳- کنز العمال، حدیث ۳۱۰۷۴.

۱۴- کنز العمال، حدیث ۳۱۷۵۵.

۱۵- العقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۸۱ و ۸۲.

«جاحظ» می‌گوید: «معاویه سالی را که به قدرت رسید «عام الجماعة» نامید؛ در حالی که آن سال، «عام فرقه و قهر و جبر و غلبه بود». سالی که امامت به سلطنت و نظام کسریایی تبدیل شد و خلافت غصب شده و قیصری گردید.^{۱۶}

زندگی اشرافی «معاویه» و شیوه رفتار او در کار خلافت، سبب شد تا «سعد بن ابی وقاص» نیز در وقت ورود بر او، وی را «ملک» خطاب کند.^{۱۷}

مورخان معاویه را اولین شاه خوانده‌اند.^{۱۸} «سعید بن مسیب» می‌گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد.^{۱۹}

مورخ معروف «یعقوبی» بعضی از کارهای معاویه را که نشانه‌های نظام سلطنت است، نام برده مانند: نشستن بر تخت سلطنت و نشان دادن دیگران در پایین آن و انتخاب بهترین مالهای مردم و اختصاص آنها به خود.^{۲۰}

«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت نظام سلطنتی معاویه، با خلافت پیش از وی بر شمرده است:

- دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام نمی‌کردند؛ ولی معاویه با هر وسیله‌ای در پی آن بود تا به هر صورتی که شده بر مسند خلافت تکیه زند.

۱۶- رسالة الجاحظ فی بنی امیة، صفحه ۱۲۴؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.

۱۷- مختصر تاریخ دمشق، جلد ۸، صفحه ۲۱۰ و تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۱۷.

۱۸- تاریخ الخلفاء، صفحه ۲۲۲.

۱۹- تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۳۲؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.

۲۰- تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۳۲؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.

- دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.
- چگونگی مصرف بیت المال. در دوره «معاویه» بیت المال به صورت ثروت شخصی شاه و دودمان شاهی در آمد و کسی نیز نمی‌توانست درباره حساب و کتاب بیت المال از حکومت بازخواست کند.
- پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.
- پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.
- خاتمه حکومت شورایی.
- ظهور تعصبات نژادی و قومی.
- نابودی برتری قانون.^{۲۱}

۴- مسخ و تحریف حقایق و معارف اسلامی:

الف- ناسزا و دشنام‌گویی نسبت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام و جعل احادیث در مذمت آن حضرت و مدح معاویه؛ معاویه خود می‌گفت سب و لعن علی علیه السلام باید آن قدر گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ شده و جوانان با آن پیر شوند و هیچ کس از او فضیلتی نقل نکند.^{۲۲}

وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا چنین می‌کنید؟ در پاسخ گفت: «لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ حکومت جز به این صورت برای ما سامان نمی‌یابد.»^{۲۳}

«ابن ابی الحدید» نوشته است که معاویه گروهی از صحابه و

۲۱- خلافت و ملوکیت، صفحه ۱۸۸ تا ۲۰۷؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۰۸-۴۰۷.

۲۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۵۷.

۲۳- انساب الاشراف، جلد ۱، صفحه ۱۸۴؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۰۹.

تابعین را برانگیخت تا بر ضد امام علی علیه السلام احادیثی نقل کنند. از جمله آنها «ابوهریره»، «عمرو بن العاص»، «مغیره بن شعبه» و «عروة بن زبیر» بودند.^{۲۴}

ب- ترویج عقیده جبر در میان مسلمانان؛

از معاویه نقل شده که می‌گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است.»^{۲۵} این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود؛ چنان که از او نقل شده که می‌گفت: «هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَقَضَاءٌ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؛ خلافت من یکی از فرمانهای خدا است و از قضا و قدر پروردگار می‌باشد.»^{۲۶}

«زیاد بن ابیه» حاکم معاویه در «بصره» و «کوفه» ضمن خطبه معروف خود گفت: «ای مردم! ما مدیر و مدافع شما هستیم و شما را با سلطنتی که خداوند به ما داده اداره می‌کنیم.»^{۲۷}

ج- به شهادت رساندن پیشوایان و شخصیت‌های بزرگ اسلامی همچون امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و زید بن علی بن الحسین علیه السلام و حجر بن عدی؛

د- تخریب کعبه معظمه و مسجد الحرام در زمان یزید به وسیله منجنیق؛

ه- سلب امنیت از مردم؛

در زمان ولایت «زیاد بن ابیه» پدر «عبیدالله» در «عراق» مثلی رایج شد به این مضمون: «أَنْجُ سَعْدٌ فَقَدْ هَلَكَ سَعِيدٌ؛ یعنی به سعد می‌گفتند مواظب خودت باش که سعید را کشتند!» اشاره به این که بدون تحقیق و با کمترین بهانه‌ای، خون بیگناهان را می‌ریختند.^{۲۸}

۲۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۶۳.

۲۵- حیاة الصحابة، جلد ۳، صفحه ۵۲۹؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۱۰.

۲۶- مختصر تاریخ دمشق، جلد ۹، صفحه ۸۵.

۲۷- تاریخ طبری، جلد ۵، صفحه ۲۲۰؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۱۰.

۲۸- به نقل از: حسین نفس مطمئنه، صفحه ۱۰.

و- شکنجه و تحقیر امت اسلامی؛

یکی از نشانه‌های این تحقیر، داغ نهادن بر صورت و گردن برخی از شیعیان بود، چنان‌که «حجاج بن یوسف» بر گردن «انس بن مالک» و «سهل بن سعد» و دست «جابر بن عبدالله انصاری» به جرم دوستی با علی علیه السلام داغ نهاد.^{۲۹}

جنایات و تبهکاری‌های بنی‌امیه و مفسدگی که در جهان اسلام به بار آوردند بسیار بیش از آن است که در بالا گفته شد. آنچه گذشت گوشه‌ای از آن بود و اگر تمام آن جمع‌آوری شود، کتاب بزرگی خواهد شد و بسیار شگفت‌آور است که بعضی از ناآگاهان، حکومت بنی‌امیه را به عنوان حکومت موقفی در جهان اسلام قلمداد می‌کنند! و این نشان می‌دهد که کمترین مطالعه‌ای درباره آنها و افکار و اعمال و رفتارشان ندارند.

خطبه ۲۳۱

فَصَدَعِ بِمَا أَمَرَ بِهِ، وَ بَلَغِ رِسَالَاتِ رَبِّهِ، فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ، وَ رَتَّقَ بِهِ الْفُتْقَ، وَ أَلْفَ بِهِ الشَّمْلَ بَيْنَ ذَوَى الْأَرْحَامِ، بَعْدَ الْعِدَاوَةِ الْوَاغِرَةِ فِي الصُّدُورِ، وَ الضَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ. پیامبر آنچه را به آن مأمور بود آشکار ساخت و رسالت‌های پروردگارش را ابلاغ کرد، خداوند به وسیله او شکافهای اختلاف را به هم پیوست و فاصله‌ها را از میان برداشت و در میان اجتماع خویشاوندان الفت برقرار ساخت بعد از آنکه آتش سوزان دشمنی‌ها در سینه‌ها انباشته شده بود و شعله کینه از درون دل‌ها زبانه می‌کشید.

شرح و تفسیر

پیامبر صلی الله علیه و آله کینه‌ها را از سینه‌ها شست

امام علیه السلام بعد از بیان مقدماتی در خطبه‌ای که در ذی قار ایراد کرد، چنین فرمود: «پیامبر آنچه را به آن مأمور بود آشکار ساخت و رسالت‌ها و پیامهای پروردگارش را ابلاغ کرد.»؛ (فَصَدَعِ بِمَا أَمَرَ بِهِ، وَ بَلَغِ رِسَالَاتِ رَبِّهِ).

با توجه به اینکه «صدع» از ریشه «صدع» بر وزن صبر در لغت به معنای شکافتن یا شکافتن اجسام محکم است و با شکافتن چیزی، درونش ظاهر می‌شود، این واژه به معنای اظهار و افشا و آشکار کردن به کار می‌رود و از آنجا که ابراز حقیقت توحید در آن محیط جاهلی مملو از شرک به منزله شکافتن پرده‌های ضخیم کفر و انحراف بود امام علیه السلام در اینجا این واژه را استعمال فرموده و در واقع آن را از آیه ۹۴ سوره حجر (فَاُصْدَعِ بِمَا تُؤْمَرُ) گرفته است.

فرق این جمله با جمله «و بَلَغِ رِسَالَاتِ رَبِّهِ» ممکن است از این نظر باشد که در واژه «بلغ» مفهوم تأکید و تکرار وجود دارد، بنابراین مفهوم دو جمله چنین می‌شود که پیامبر حق را آشکار ساخت و پی در پی بر آن تأکید ورزید.

سپس به یکی از مهم‌ترین و پرارزش‌ترین خدمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته، می‌فرماید: «خداوند به وسیله او شکافهای اختلاف را به هم پیوست و فاصله‌ها را از میان برداشت و در میان اجتماع خویشاوندان الفت برقرار ساخت بعد از آنکه آتش سوزان دشمنیها در سینه‌ها انباشته شده بود و شعله کینه از درون دلها زبانه می‌کشید.»؛ (فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ، وَ رَتَّقَ بِهِ الْفُتْقَ، وَ أَلْفَ بِهِ الشَّمْلَ^{۳۰}

۳۰- «شمل» به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن است و گاه که معنای اسم مصدری دارد به معنای مجموعه و اجتماع می‌آید.

بَيْنَ ذَوَى الْأَرْحَامِ، بَعْدَ الْعِدَاوَةِ الْوَاغِرَةِ^{۳۱} فِي الصُّدُورِ، وَ الضَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ^{۳۲} فِي الْقُلُوبِ).

امام علیه السلام در مورد وحدت کلمه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مردم با آن همه اختلافات ایجاد کرد سه تعبیر ذکر فرموده است: اول تعبیر به «لم» (بر وزن غم) که به معنای جمع‌آوری کردن یا جمع‌آوری توأم با اصلاح است و مفهومی این می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه تعلیمات اسلام شکاف‌ها را چنان جمع کرد و به هم پیوست که اثری از گذشته باقی نماند.

دوم تعبیر به «رتق» است که آن نیز به معنای به هم پیوستن پارگی‌ها و جدایی‌هاست و شاید تأکیدی بر جمله سابق باشد یا اشاره به خصوص مواردی که قبلاً به هم پیوسته بوده و جدا شده و سپس آن را به هم پیوند می‌دهند.

سوم تعبیر به «تألیف» که به معنای الفت دادن و جمع کردن توأم بانس و انسجام است که در مورد خصوص ذوی الارحام (خویشاوندان) ذکر شده، زیرا در عصر جاهلیت بسیار می‌شد که پدر و فرزند با برادر بر سر منافع جزئی با هم می‌جنگیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه ایمان به مبانی اسلام آنها را به هم الفت داد.

نتیجه اینکه این الفاظ سه گانه می‌تواند تأکید بر یکدیگر باشد و ممکن است هر یک ناظر به نوعی اختلاف در جامعه باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به «تألیف شمل» مربوط به اختلافات خانوادگی و خویشاوندی و «رتق» اشاره به برطرف

۳۱- «واغره» به معنای داغ و سوزان از ریشه «وغر» بر وزن «فقر» به معنای شدت حرارت گرفته شده است و به معنای کینه و خشم و عداوت شدید نیز استعمال می‌شود.

۳۲- «ضغائن» جمع «ضغینه» به معنای کینه و عداوت شدید است و در اصل به معنای پوشاندن توأم با انحراف است.

۳۳- «قاده» به معنای شعله‌ور از ریشه «قدح» بر وزن «مدح» به معنای برافروختن آتش آمده است.

شدن اختلافات قبیله‌ای و «لم» اشاره به رفع اختلافات از همه جامعه و وحدت صفوف آنها باشد. به هر حال هیچ‌کس باور نمی‌کرد که این جامعه کوچک عصر جاهلی با آن همه اختلافات عجیب و وحشتناک روزی مبدل به جامعه بزرگ واحدی گردد که وحدت آنها پشت دشمنان را بلرزاند و در واقع یک معجزه الهی بود، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ * وَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ!» او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل‌های آنها را به هم الفت داد. اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنان الفت دهی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد.^{۳۴}

خطبه ۵۵

أَمَّا قَوْلُكُمْ: أَكَلَّ ذَلِكَ كِرَاهِيَةَ الْمَوْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي، دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ شَكَا فِي أَهْلِ الشَّامِ! فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي، وَ تَعْتَشُوا إِلَيَّ ضَوْئِي، وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَ إِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِأَثَامِهَا.

اما اینکه می‌گویید: «تأخیر در جنگ به خاطر ناخشنودی از مرگ است» به خدا سوگند پاک ندارم از اینکه من به سوی مرگ بروم یا مرگ به سوی من آید. و اما اینکه می‌گویید: «تأخیر در جنگ به سبب این است که من در مبارزه با شامیان تردید دارم.» به خدا سوگند (این تصور باطل و خیال خامی است) من اگر هر روز

۳۴- انفال، آیه ۶۳-۶۲.

جنگ را به تأخیر می‌اندازم به خاطر آن است که امیدوارم گروهی از آنان به ما بپیوندند و هدایت شوند و در لایه لای تاریکی‌ها پرتوی از نور مرا ببینند و به سوی من آیند و این برای من بهتر است از کشتن آنها در حالی که گمراهند، هر چند در این صورت نیز گرفتار گناهان خویشتن می‌شوند (و من مسئول بدبختی آنها نیستم).

شرح و تفسیر

خویشنداری امام علیه السلام از جنگ

همان‌گونه که در بالا گفته شد این سخنان را امام علیه السلام در پاسخ پاره‌ای از ایرادات واهی بعضی از ناآگاهان، در مورد تأخیر جنگ با شامیان بیان کرد. فرمود: «اما اینکه می‌گویید تأخیر در جنگ ناخشنودی از مرگ است به خدا سوگند! پاک ندارم از این که من به سوی مرگ بروم یا مرگ به سوی من آید.» (أَمَّا قَوْلُكُمْ: أَكَلَّ ذَلِكَ كِرَاهِيَةَ الْمَوْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي، دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ).

آری هنگامی که هدف بسیار مقدسی، همچون رضای خدا در کار باشد انسان مؤمن آماده است به استقبال شهادت بشتابد و انتظار آمدن آن را نکشد، چه افتخاری از این بالاتر که انسان در راه معبود و محبوب و مقصودش جان دهد.

به علاوه سابقه من در غزوات اسلامی بر کسی پوشیده نیست مخصوصاً در میدان‌های بدر و أحد و احزاب و خیبر و حنین من همیشه در صف اول بودم و همیشه پروانه‌وار بر گرد شمع وجود

۳۵- در ترکیب این جمله و اعراب آن دو احتمال داده شده است: نخست این که «أَكَلَّ» منصوب باشد به عنوان مفعول فعل مقدر، و در تقدیر «تَفَعَّلَ كُلُّ ذَلِكَ» باشد دیگر اینکه «كَلَّ» مرفوع به عنوان مبتداء باشد و در تقدیر چنین است «أَكَلَّ ذَلِكَ نَاشٍ مِنْ كِرَاهِيَةِ الْمَوْتِ». و در هر حال «كِرَاهِيَةِ الْمَوْتِ» «مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ» می‌باشد.

پیامبر می‌چرخیدم و از مرگ و شهادت استقبال می‌کردم، چگونه ممکن است درباره کسی با این سوابق روشن، چنان قضاوت غلطی کرد که از ترس شهادت جنگ را به تأخیر بیندازد.

شبیبه همین معنی، بلکه به صورت رساتر و داغتر در خطبه پنج، و خطبه صد و بیست و سه آمده است، در یک‌جا می‌فرماید: «به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ (شهادت) از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است.» (وَاللَّهِ لَا بَأْسَ مِنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَالِدِ بِبُحْدَى أُمِّهِ).

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ بِيَدِهِ لَا لَفَّ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَيْتَةِ عَلِيِّ الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ!» «سوگند به آن کس که جان فرزند ابوطالب بدست اوست هزار ضربه شمشیر بر من آسانتر (و دلپذیرتر) است از مرگ در بستر در غیر طاعت پروردگار.»

تاریخ پر افتخار زندگی امام نیز شهادت می‌دهد که این سخنان را در عمل، در همه میدان‌های نبرد نشان داد و چه ناآگاه و بی‌خبر بودند گروهی از لشکر عراق که چنین سخنانی را درباره ناخشنودی امام از شهادت در راه خدا بر زبان جاری می‌کردند.

اگر گفته شود: سن و سال بسیاری از آنها در حدی نبود که غزوات اسلامی را درک کرده باشند، ولی آیا می‌توان ادعا کرد که جنگ جمل را نیز فراموش کرده‌اند؟ جنگی که امام یک تنه مانند صاعقه بر لشکر دشمن حمله می‌کرد و چنان در انبوه جمعیت فرو می‌رفت که دل‌های دوستانش از ترس بر جان امام، به پیش می‌افتاد و این حال همچنان ادامه می‌یافت تا امام از گوشه دیگر میدان سر بر می‌آورد، در حالیکه ذکر خدا بر لب داشت و دشمن از ترس او پراکنده شده بود.

اصولاً چگونه ممکن است مرد خدا که قلبش مالا مال از ایمان است

از مرگ و شهادت بترسد و از شمشیر و نیزه دشمن وحشتی به خود راه دهد، مگر نه این است که خود امام در خطبه بیست و دوم می‌فرماید: «لَقَدْ كُنْتُ وَ مَا أَهْدَى بِالْحَرْبِ وَ لَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَ إِنِّي لَعَلِي يَقِينُ مِنْ رَبِّي وَ غَيْرِ شُبُهَةِ مِنْ دِينِي»؛ «من هرگز کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم، یا از ضرب شمشیر دشمن بهراسم چرا که من به پروردگار خویش یقین دارم و در آئین خود، گرفتار شک و تردید نیستم».

جمله «فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي» اشاره به این حقیقت است که افراد عادی و بی هدف هرگز به استقبال مرگ نمی‌روند، بلکه دائماً نشسته‌اند تا در پایان عمر مرگ به سراغ آنها بیاید؛ در حالیکه برای افراد شجاع و با ایمان تفاوتی نمی‌کند که به استقبال مرگ بشتابند یا در أجل مقدر، مرگ به سراغ آنها بیاید و این درست به آن می‌ماند که مرگ را به شیر درنده‌ای تشبیه کنیم، افراد عادی هرگز در جایی که اثری از این حیوان باشد گام نمی‌نهند ولی یک فرد شجاع ممکن است به استقبال آن برود و با آن به نبرد و پیکار برخیزد، آنها بر چهره مرگ هنگامی که به صورت شهادت در راه رضای خدا باشد لبخند می‌زنند و آنرا تنگ در آغوش می‌گیرند، اگر مرگ دلق رنگارنگی از آنان می‌گیرد آنها عمری جاودان از مرگ می‌ستانند. سپس امام به دومین احتمالی که گروهی از لشکر عراق درباره سبب تأخیر پیکار با شامیان می‌دادند پرداخته، می‌فرماید: «اما این که می‌گویید: تأخیر در جنگ به سبب این است که من در مبارزه با شامیان تردید دارم (اشاره به اینکه یقین ندارم آنها راه باطل را می‌پویند) به خدا سوگند! (این تصور باطل و خیال خامی است) من اگر هر روز جنگ را به تأخیر می‌اندازم، به خاطر این است که امید دارم گروهی از آنان به ما بپیوندند و هدایت شوند و در لابه‌لای تاریکی‌ها پرتوی از نور مرا ببینند و به سوی من آیند.» (و

أَمَّا قَوْلُكُمْ شَكَا فِي أَهْلِ الشَّامِ! فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي، وَ تَعْشُوْا ۚ ۳۶ إِلَى صَوْتِي).

«و این برای من بهتر است از کشتن آنها در حالی که گمراهند هر چند در این صورت نیز گرفتار گناهان خویش می‌شوند» (و من مسؤول بدبختی آنها نیستم ولی میل دارم تا آنجا که در توان من است آنها را از لب پرتگاه دور سازم و به جاده مطمئن سعادت بازگردانم) (وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَي ضَلَالِهَا وَ إِنْ كَانَتْ تَبْوَةٌ ۳۷ بِأَتَامَهَا).

در اینجا امام به نکته مهمی اشاره می‌فرماید و آن این که جنگ برای مردان خدا نه یک هدف است و نه نخستین راه درمان، بلکه آخرین طریق درمان محسوب می‌شود، در آنجا که هیچ وسیله دیگر کارساز نباشد؛ آنها سعی دارند حتی اگر ممکن است یک نفر بر اهل ایمان بیفزایند و از پیروان کفر و ظلم و بیدادگری بکاهند و در حالی که افراد عادی با سوءظن و بدبینی به این صحنه‌ها می‌نگرند آنها با امیدواری و حُسن ظن نگاه می‌کنند و پیوسته آغوش خود را برای تائین و نادمین گشوده‌اند.

تاریخ - به خصوص تاریخ جنگ صفین - نیز نشان می‌دهد که حسن ظن امام در این باره بی‌دلیل نبود، چرا که گروه کثیری در همان ایام که پی‌خبران به امام فشار می‌آوردند تا جنگ را شروع کند و امام تعلل می‌ورزید، توبه کردند و به سوی لشکر امام بازگشتند یا از جنگ کناره‌گیری نمودند.

۳۶- «تَعْشُوْا» در اصل از ماده «عشو» (بر وزن ضرب) به معنی تاریکی و عدم وضوح چیزی است و نماز «عشا» را از این جهت عشا می‌گویند که در آغاز شب خوانده می‌شود و «عشی» به معنی آخر روز است که هوا کم‌کم تاریک می‌شود و «اعشی» به کسی می‌گویند که دید چشمش ضعیف است.

۳۷- «تَبْوَةٌ» از ماده «بؤ» (بر وزن نوع) به معنی رجوع و بازگشت است و گفته می‌شود که ریشه اصلی آن به معنی صاف و مسطح کردن است و چون انسان به هنگام ساختن منزل محل بنا را صاف می‌کند و هر جا برود به منزلگاه برمی‌گردد، معنی رجوع از آن اراده می‌شود.

«مرحوم شوشتری» در «شرح نهج البلاغه» خود در اینجا فهرستی را از نام کسانی که در جنگ صفین به برکت تأخیر امام در جنگ به آن حضرت پیوستند، ارائه می‌دهد که از میان آنها می‌توان از خواهرزاده «شرحبیل» که ملحق شدنش به لشکر امام داستان جالبی دارد و «شمر بن ابرهه الحمیری» و جماعتی از قاریان قرآن و همچنین «عبدالله بن عمر العنسی» نام برد. این عبدالله بن عمر زمانی به امام پیوست که با خبر شد عمار در لشکر علی عليه السلام است و به یاد حدیث معروف پیامبر افتاد که به او فرمود: «يَا عَمَارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»؛ ای عمار تو را گروه ستمکار به قتل می‌رساند» (و پس از کشته شدن عمار بدست معاویه واضح و آشکار شد که آنها گروه ستمکارند و شکی برای آنها در این زمینه باقی نماند). و نیز همو از جوانی نام می‌برد که از لشکر شام خارج شد و به سوی لشکر امام عليه السلام آمد و پیوسته شمشیر می‌زد و لعن می‌کرد و دشنام می‌داد «هاشم مرقال» که از صحابه معروف علی عليه السلام و پرچمدار آن حضرت در میدان صفین بود به او گفت: ای جوان روز قیامت باید در برابر این سخنان پاسخگو باشی و حساب این پیکار را بدهی. جوان گفت: من به خاطر این با شما می‌جنگم که برای من نقل کرده‌اند رئیس شما (علی عليه السلام) نماز نمی‌خواند و شما نیز نماز نمی‌خوانید و نیز به خاطر این با شما می‌جنگم که رئیس شما خلیفه ما را کشته و شما او را یاری کرده‌اید. «هاشم مرقال» ماجرای قتل عثمان را برای او شرح داد و برای او روشن ساخت که علی عليه السلام نخستین کسی بوده که با پیامبر صلى الله عليه وسلم نماز گزارده و از همه مردم آگاه‌تر به دین خدا است و یاران او شب زنده دارانند. هنگامی که جوان متوجه اشتباهات خود شد از خدا درخواست توبه کرد و به شام بازگشت در حالی که از اعمال خود پشیمان شد.^{۳۸}

آری علی عليه السلام می‌خواست این‌گونه افراد را به سوی خود جذب

۳۸- بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، جلد ۱۰، صفحه ۲۶۹ تا ۲۷۲

کند و به راه حق دعوت نماید. او هرگز تشنه خون‌ریزی نبود، بلکه تشنه هدایت مردم بود. او شیفته مقام و حکومت نبود، بلکه خواهان عدل و عدالت بود و همیشه سعی داشت تا ممکن است جنگی رخ ندهد و اگر جنگی رخ می‌دهد ضایعات را به حداقل برساند؛ به همین دلیل معمولاً سعی داشت جنگ بعدازظهر و حتی نزدیکی غروب آغاز شود تا تاریکی شب آتش جنگ را خاموش سازد و خون مردم کمتر ریخته شود و آنها که مایل به کناره‌گیری از جنگ هستند از تاریکی شب استفاده کنند و کنار روند.

جمله «تَعَسُوا إِلَى صَوْنِي» با توجه به این که «عَسُوا» (بر وزن ضرب) به معنی تاریکی و عدم وضوح چیزی است، اشاره به این حقیقت است که فضای جامعه اسلامی را در آن روز تاریکی و ظلمت جهل و نادانی و تبلیغات زیانبار فرا گرفته بود و تنها چراغی که می‌توانست آن فضا را روشن کند نور امام و افکار او بود به همین دلیل تا آنجا که ممکن بود جنگ را به عقب می‌انداخت. تا جایی که گاهی افراد ناآگاه زبان به اعتراض می‌گشودند و این کار را ترس از مرگ و یا شک در برنامه‌های دشمنان می‌پنداشتند، در حالی که این گونه امور درباره امام علیه السلام برای آنها که از روحیاتش آگاه بودند، اصلاً مفهوم نداشت.

خطبه ۲۰

و من كلام له عليه السلام وفيه ينفر من الغفلة و ينبه الي الفرار لله فأنكم لو قد عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجزعتم و وهلتهم و سمعتم و أطعتم، و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا، و قريب ما يطرح الحجاب! و لقد بصرتم ان ابصرتم، و اسمعتم ان سمعتم، و هديتم ان اهتديتم، و بحق اقول لكم: لقد جاهرتكم العبر، و زجرتم بما فيه مردجر، و ما يبلغ

عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ.^{۳۹} سخنی از امام علیه السلام که از غفلت برحذر می‌دارد و فرار (و حرکت) به سوی خداوند را یادآور می‌شود: اگر شما آنچه را که مردگانان بعد از مرگ مشاهده کرده‌اند، می‌دیدید ناله سر می‌دادید و وحشت می‌کردید و به سخن حق گوش فرا می‌دادید و اطاعت می‌کردید، ولی آنچه آنها دیده‌اند از شما مستور و پنهان است، اما به زودی پرده‌ها کنار می‌رود (و همه چیز را مشاهده خواهید کرد) اگر چشم بصیرت را بکشایید، وسایل بینایی شما فراهم شده است و اگر گوش شنوا داشته باشید سخنان حق به گوش شما رسانده شده، و اگر اهل هدایت باشید وسایل هدایت فراهم گشته، (آری!) به حق می‌گویم حوادث عبرت‌انگیز، خود را آشکارا به شما نشان داده است و با صدای رسا و مؤثر، از آنچه ممنوع است نهی شده‌اید و هیچ‌کس بعد از رسولان آسمان (فرشتگان) جز بشر عهده‌دار تبلیغ از سوی پروردگار نخواهد بود (پس در انتظار چه نشسته‌اید؟).

شرح و تفسیر

به زودی پرده‌ها کنار می‌رود!

طبق این گفتار، امام علیه السلام به همه مردم هشدار می‌دهد که از خواب غفلت بیدار شوند و کوتاهی‌های خود را در طریق اطاعت و بندگی، جبران کنند و از آینده وحشتناکی که در پیش است بر حذر باشند و از تاریخ گذشته، عبرت بگیرند و برای ساختن آینده، از آن استمداد جویند.

در بخش اول از این سخن می‌فرماید: «اگر شما آنچه را که مردگانان بعد از مرگ مشاهده کرده‌اند می‌دیدید، شیون می‌کردید و وحشت می‌نمودید و (به دنبال آن) به سخن حق گوش فرا

۳۹- مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «ما یجب من حق الامام علی الرعیة» بخشی از این خطبه را در ذیل روایتی آورده است (به ج ۱ کافی، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة، ح ۲، ص ۲۰۵ مراجعه شود).

می‌دادید و اطاعت می‌کردید.» (فَأَنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَ وَهَلْتُمْ^{۴۰}، وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ.)

از بعضی روایات استفاده می‌شود که حضرت، این سخن را در «جمعه اول بعد از بیعت» بیان فرموده و مطابق روایت «کافی» نخست به مردم هشدار می‌دهد که نسبت به پیشوایان خود خیانت نکنند و وحدت صفوف خود را حفظ کنند و از آنچه مایه تفرقه است بپرهیزند؛ سپس جمله‌های بالا را برای تأکید این معنا بیان کرده است.

در این که منظور مشاهده چه موضوعاتی است که بعد از رفع حجاب تن و بینا شدن چشم دل و مشاهده عوالم بعد از مرگ، انسان را در وحشت و اضطراب فرو می‌برد و به جزع و می‌دارد؟ در میان دانشمندان گفتگوست؛ ولی مسلم این است که انسان در آن حالت از دو موضوع، شدیداً ناراحت می‌شود: نخست این که نتایج اعمال خویش را در برابر خود می‌بیند و عقوبات و کیفرهایی را که در انتظار اوست مشاهده می‌کند و دیگر این که از کوتاهیهای گذشته خویش تأسف می‌خورد که می‌توانست با استفاده از سرمایه عمر و امکاناتی که خدا در اختیار او قرار داده بود به اوج سعادت برسد و به عالم ملکوت و جوار قرب خدا راه یابد، ولی همه این فرصتها را از دست داد و از همه بدتر این که راهی به سوی بازگشت نیست.

سپس در ادامه این سخن می‌فرماید: «ولی آنچه آنها دیده‌اند از شما مستور و پنهان است، اما به زودی پرده‌ها کنار می‌رود (و شما نیز آن وضع وحشتناک را مشاهده خواهید کرد)» (وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا، وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ).

۴۰- «وَهَلْتُمْ» از ماده «وَهَلَ» (بر وزن وهب) به معنای از دست دادن شکیبایی در برابر حوادث سخت، و ترسیدن و ناله کردن است.

این که شما از همه چیز غافلید و دل به دنیا بسته‌اید و موقعیت خود را در این جهان فراموش کرده‌اید، به خاطر همان است که حجابی میان شما و آن منازل وحشتناک و مواقف خطرناک افتاده، ولی فراموش نکنید که فراموش کردن این واقعیات سبب نابودی آنها نمی‌شود چرا که به زودی پرده‌ها بالا می‌رود و همه چیز را مشاهده خواهید کرد و این در زمانی است که نه وحشت و اضطراب و جزع و فزع کارساز است و نه درهای توبه باز است. در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه: چرا خداوند در همین زندگی معمولی دنیا این حجابها را کنار نمی‌زند تا مردم بیدار شوند و به خود آیند؟

در آیات قرآن به پاسخ این سؤال اشاره شده است و آن اینکه: اگر حجاب کنار رود و مردم به صورت محسوس و قطعی، آن واقعیتهای را ببینند کمترین تخلف آنها سبب مجازات دردناکی در همین دنیا می‌شود چون عذری باقی نمی‌ماند. در آیه ۸ سوره انعام می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَقَضَى الْأَمْرَ لَمْ لَا يُنظَرُونَ؛ اگر آنگونه که آنها تقاضا دارند که فرشته‌ای آشکارا نازل شود و پیام الهی را به آنها بدهد تا ایمان بیاورند؛ چه!» به بعد از مشاهده فرشته، ایمان نیاورند به حیات آنها خاتمه داده خواهد شد (و بلافاصله عذاب الهی بر آنها نازل خواهد گردید).

از این گذشته با مشاهده عینی مسائل پس از مرگ، ایمان آوردن، دلیل بر اطاعت و بندگی نخواهد بود و در واقع شبیه ایمان اضطرابی است همانگونه که افراد - حتی کودکان - هنگامی که دستشان به آتش نزدیک شود فوراً عکس‌العمل نشان می‌دهند، هرگاه پرهیز از گناه به این صورت درآید هرگز دلیل بر تقوا و بندگی خدا نخواهد بود.

اینکه می‌فرماید: «قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ؛ به زودی حجاب

برچیده می‌شود.» به خاطر آن است که عمر انسان هر قدر طولانی باشد باز در برابر عمر دنیا و گستردگی زمان آخرت، لحظات زودگذری بیش نیست.

سپس امام علیه السلام در بخش دیگری از کلام خود به نکته مهمی در این رابطه اشاره می‌کند و آن اینکه: گرچه شما عالم پس از مرگ را با چشم خود ندیده‌اید، ولی به اندازه کافی دلایل آن در اختیار شماست «اگر چشم بصیرت بگشایید وسایل بینایی شما فراهم است و اگر گوش شنوا داشته باشید سخنان حق به گوش شما رسانده شده و اگر اهل هدایت باشید وسایل هدایت فراهم گشته است.» (وَلَقَدْ بَصَّرْتُمُ إِنِ ابْصَرْتُمْ، وَ أَسْمِعْتُمُ إِنِ سَمِعْتُمْ، وَ هَدَيْتُمُ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ).^۱

بنابراین عذری برای شما باقی نمانده و هرگز در پیمودن راه خطار معذور نیستید! چرا که واقعیتهای مربوط به جهان پس از مرگ، گرچه پشت پرده قرار دارد ولی از سه طریق شما از آن آگاهید: نخست از طریق مسائل عبرت‌انگیزی که در این جهان با چشم خود می‌بینید، آثار فراغت در پیش چشم شماست، قبور درهم شکسته نیاکان که نشانه ناپایداری این دنیا است مشهود است، سرنوشت شوم تبهکاران و اقوام ظالم و ستمگر را بسیار دیده‌اید که به خوبی نشان می‌دهد دست قدرتی در پشت آن است و آن را حساب شده هدایت می‌کند و از سوی دیگر آیات الهی در کتب آسمانی از این حقایق پرده برداشته و در دلایل نقلی که از پیامبران خدا به ما رسیده است بیان شده است.

از سوی سوم اگر عقل خود را به کار گیرید و اهل هدایت باشید، دلایل عقلی نیز کم نیست و معاد و عالم پس از مرگ از این طریق نیز آشکار است. بنابراین هریک از سه جمله بالا اشاره به یکی از این دلایل سه‌گانه است: حس و نقل و عقل.

۴۱- سوره صافات، آیات ۱۳۷ و ۱۳۸.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به دلایل حسی و عقلی باشد (چون «بصیرت» به درک عقلی نیز گفته می‌شود). و جمله دوم اشاره به دلایلی نقلی و جمله سوم اشاره به هدایت برخاسته از آنهاست.

سپس در جمله‌های بعد که آخرین بخش این کلام است به شرح این معنا پرداخته و سه نکته را بیان می‌فرماید:

نخست اینکه: «به حق می‌گویم که حوادث عبرت‌انگیز، خود را آشکارا به شما نشان داده است!» (وَبِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَقَدْ جَاهَرَتْكُمْ الْعِيبُ). این حوادث که تمام صفحه تاریخ بشریت را پر کرده‌اند و در طول زندگی کوتاه خودمان نیز نمونه‌های زیادی از آن را دیده‌ایم چیزی نیست که بر کسی مکتوم و پوشیده باشد و یا نیاز به کنجکاوی و دقت زیاد داشته باشد. آثار فرعون‌ها و نمرودها و قیصرها و کسری‌ها که یک روز با قدرت عجیب حکومت می‌کردند و امروز جز مشتی خاک از آنها باقی نمانده، در هر طرف نمایان است. کاخ‌های ویران شده آنها، قبرستان‌های خاموش، تخت و تاج‌های به تاراج رفته، هر کدام به زبان بی‌زبانی به نسل موجود و نسل‌های آینده درست عبرت می‌دهد. ویرانه‌هایی که از شهرها و آبادی‌های بلا دیده اقوام گنهکار و گردنکش در گوشه و کنار جهان وجود دارد، درس‌های عبرت دیگری است.

قرآن مجید می‌گوید: «شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه‌های شهرهای) آنها عبور می‌کنید و همچنین شبانگاهان، آیا نمی‌اندیشید؟» (وَ إِنكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)^۲ و در جای دیگر می‌فرماید: «چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌هایی که از خود به جای گذاشتند - و زراعت‌ها و قصرهای جالب و گران‌قیمت و نعمت‌های فراوان دیگر که در آن غرق بودند - (آری!) این چنین

۴۲- سوره دخان، آیات ۲۵ تا ۲۹.

بود ماجرای آنها و ما آنها را به اقوام دیگری به ارث دادیم.» (کَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِنِينَ كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ).

در آیه بعد از آن می‌افزاید: «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین برای آنها گریان شد و به هنگام نزول مرگ و عذاب، کمترین مهلتی به آن داده نشد.» (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ)^{۴۳} قرآن و روایات اسلامی پر است از اینگونه آیات و سخنان هشداردهنده است. شعرا و ادبا نیز هریک در اشعار خود به طور گسترده، این حوادث عبرت‌انگیز را با بیانات قوی منعکس کرده‌اند و تعبیر «لَقَدْ جَاهَرَتْكُمْ الْعِبْرَةُ» به خوبی تحقق یافته است. در دوّمین نکته می‌فرماید: «با صدای رسا و مؤثر (از آنچه ممنوع است) نهی شده‌اید.» (وَزَجَرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجِرًا).^{۴۴}

این نهی ممکن است به زبان تکوین باشد که از درون تاریخ و اخبار پیشین و آثار بازمانده آنها در دل خاک بر می‌خیزد همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْآبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ» به اندازه کافی برای نهی و انزجار آنها از بدی‌ها، اخبار (امت‌های پیشین) به آنها رسیده است.^{۴۵}

یا به زبان تشریح و از طریق وحی باشد که در کتب آسمانی منعکس است.

به این ترتیب اتمام حجت کافی با هر دو زبان (زبان تکوین و تشریح) حاصل شده و هیچ‌کس در بی‌اعتنایی و غفلت خود معذور نیست. در سوّمین و آخرین جمله می‌فرماید: «و هیچ‌کس بعد از رسولان

۴۳- «زجرتم و مزدجر» از ماده «زجر» است که به معنای بازداشتن از کاری است با صدای بلند، سپس به هرگونه منع و بازداشتن از انجام کاری اطلاق شده است و همچنین در مورد نهی از گناهان به کار می‌رود.

۴۴- سوره قمر، آیه ۴.

۴۵- سوره حجر، آیه ۷.

آسمان (فرشتگان) جز بشر عهده‌دار تبلیغ از سوی پروردگار نخواهد بود.» (وَ مَا يُبَلِّغُ عَنْ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ).

اشاره به اینکه شما در انتظار چه نشست‌اید؟ در انتظار این هستید که فرشتگان آسمان بر شما نازل شوند و آیات الهی را بخوانند؟ همان‌گونه که بهانه‌جویان از کفار در عصر رسول خدا ﷺ می‌گفتند: «لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصّٰدِقِينَ؛ اگر تو راست می‌گویی چرا فرشتگان را نزد ما نمی‌آوری؟»^{۴۶}

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «مَا نَنْزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ؛ ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم (هر چشمی توان دیدن آنها را ندارد و آنها تنها برای آشکار شدن حق نازل می‌شوند نه به عنوان بهانه‌جویی این و آن، به‌علاوه، اگر فرشتگان نازل شوند و آنها ایمان نیاورند) به آنها مهلت داده نخواهد شد (و به عذاب الهی نابد می‌گردند).»^{۴۷}

بنابراین تنها افرادی از بشر، یعنی انبیای الهی واسطه ابلاغ پیام‌هایی هستند که بوسیله ملائکه مقرب الهی فرستاده می‌شود.

کوتاه سخن اینکه: خداوند به قدر کافی اتمام حجت فرموده، هم از طریق مشاهدات حسّی آثار اقوام پیشین و هم از طریق وحی و هم از طریق عقل، و هیچ‌کس نمی‌تواند به بهانه اینکه فرشته‌ای بر من نازل نشده، سرپیچی کند.

نکته: عالم پس از مرگ

درست است که میان ما و جهان پس از مرگ پرده‌های ضخیمی افتاده و حجاب‌های ظلمانی اجازه نمی‌دهد که ما حوادث جهان برزخ را ببینیم (و باید هم چنین باشد؛ چرا که اگر حجاب‌ها کنار

۴۶- سوره حجر، آیه ۸.

۴۷- سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

می‌رفت کوره امتحان سرد می‌شد و همه‌کس به صورت اجبار یا شبیه اجبار به سوی حق می‌رفتند و مطیع و عاصی، از هم شناخته نمی‌شدند.) ولی آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم به گوشه‌هایی از این عالم وحشتناک اشاره کرده است و نشان داده، چگونه انسان گنهکار با مشاهده فرشته مرگ غرق در وحشت می‌شود و هنگامی که اعمال خود آثار آن را پیش چشم خود حاضر می‌بیند فریاد ملتسمانه او بلند می‌شود و به فرشتگان مرگ می‌گوید: «خدا را! شما ای فرشتگان الهی مرا باز گردانید تا از گناه توبه کنم و تقصیرات خود را جبران نمایم، شاید اعمال صالحی برای اینجا ببندوزم.» (رَبِّ اَرْجِعْ عَلَيَّ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ).^{۴۸} ولی به زودی با پاسخ منفی روبه‌رو می‌شود چرا که در اینگونه دوره‌های انتقالی، راه بازگشت وجود ندارد همان‌گونه که جنین به رحم مادر باز نمی‌گردد و میوه‌ای که از درخت جدا شد هرگز به شاخسار نمی‌چسبید.

امیرمؤمنان علیؑ در بعضی از خطبه‌های نهج‌البلاغه شرح مبسوطی در این زمینه دارد که در اینجا تنها به یک جمله آن اشاره می‌کنیم، می‌فرماید: «به هنگام نزول مرگ، انسان ناگهان از خواب غفلت بیدار می‌شود و در این اندیشه فرو می‌رود که عمرش را در چه راه فانی کرده و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است، به یاد ثروت‌هایی که جمع کرده، می‌افتد؛ همان ثروت‌هایی که در گردآورش چشم بر هم گذارده و حلال و حرام مشکوک را از هم نشناخته است و اکنون هنگام جدایی از آن و واگذاری به دست وارثان فرا رسیده است...» (يُفَكِّرُ فِيمَ اَفْنَى عُمُرِهِ وَ فِيمَ اَذْهَبَ دَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ اَمْوَالًا جَمَعَهَا اَعْمَصَ فِي مَطَالِبِهَا... وَ اَشْرَفَ عَلَي فِرَاقِهَا

۴۸- آیات ۹۹ و ۱۰۰ از سوره مؤمنون

آری! این بیداری و آگاهی و این جزع و بیتابی، همه از مشاهده عالم پس از مرگ و ملک‌الموت حاصل می‌شود. رهبران الهی از منزلگاه‌های پرخوف و خطری که در پیش داریم ما را با خبر ساخته‌اند اگر گوش شنوا داشته باشیم.

خطبه ۲۳۹

هُم عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ. يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حَكْمِ مَنْطِقِهِمْ، لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ. وَ هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَ وَلَا يُبْجِعُ الْأَعْتَصَامُ بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نَصَابِهِ، وَ أَنْزَا حُ الْبَاطِلِ عَنْ مَقَامِهِ، وَ أَنْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنَابِتِهِ. عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَ عَايَةَ وَ رِعَايَةَ، لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَ رِوَايَةَ. فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ.

آنها (آل محمد) مایه حیات علم و دانش و مرگ جهل و نادانی هستند. حلم آنها شما را از علمشان آگاه می‌سازد و ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق حکیمانه آنها شما را مطلع می‌کند. هرگز با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند آنها ارکان اسلامند (و ستون‌های دین) و پناهگاه‌های مردم. به وسیله آنان (آل محمد) حق به اصل و جایگاه مناسب رسید و باطل از جایگاهش کنار رفت و زبان باطل از بن کنده شد. آنها دین را درک کرده‌اند، درکی توأم با نگهداری کامل و عمل، نه تنها با شنیدن و روایت کردن، چرا که روایان علم فراوانند و عمل کنندگان آن کم!

شرح و تفسیر

آل محمد ﷺ ارکان دین‌اند

امام علیؑ دوازده فضیلت در این خطبه کوتاه، برای اهل بیت

برشمرده که عظمت مقام آنها را به خوبی ثابت می‌کند و مخاطبان خویش را به پیروی از آنان وامی‌دارد. اوصافی که مجموعه فضائل انسانی را در بردارد و شرایط رهبری را در خود گنجانیده است. در اولین و دومین وصف می‌فرماید: «آنها (آل محمد) مایه حیات علم و دانش و مرگ جهل و نادانی هستند»؛ (هُم عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ).^{۵۰}

امام علیؑ در این تعبیر علم و جهل را به صورت دو موجود زنده تشبیه کرده است که آل محمد حیات به علم می‌بخشند و جهل را می‌میراند و یا به تعبیری دیگر روح علم‌اند و سبب مرگ جهل. این همان چیزی است که در حدیث معروف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده است که می‌فرماید: «أَهْلُ بَيْتِي كَالنُّجُومِ بَأْيُهُمْ إِقْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ؛ اهل بیت من همچون ستارگان آسمانند (در شبهای تاریک راهنمای مسافران صحرا و دریا هستند) به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید».^{۵۱}

در حدیث دیگری از ابن عباس آمده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعُرْقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْأَخْتِلَافِ فَإِذَا خَالَفْتَهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ؛ ستارگان امان برای اهل زمین هستند از عرق شدن (در دریا در شبهای تاریک، زیرا به کمک آنها راه خود را پیدا می‌کنند) و اهل بیت من امان امت من از اختلافاتند، هرگاه قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کند اختلاف در میان مردم ظاهر می‌شود و حزب شیطان خواهند شد».^{۵۲}

سپس در ادامه سخن امام به سه وصف دیگر اشاره کرده می‌فرماید:

۵۰- این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت آمده از جمله ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۲ و ابن حجر در لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۳۶.
۵۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.
۵۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۵۴.

«حلم آنها شما را از علمشان آگاه می‌سازد و ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق حکیمانه آنها شما را مطلع می‌کند»؛ (يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حَكْمِ مَنْطِقِهِمْ). جمله «يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ»

نشان می‌دهد که میان این دو صفت «حلم» و «علم» رابطه نزدیکی برقرار است، زیرا افراد جاهل بردبار نیستند و در برابر حوادث مختلف و سؤالاتی که از آنها می‌شود به زودی خشمگین و ناراحت می‌شوند؛ ولی عالمان عمیق در برابر اینگونه موضوعات خونسرد و بردبارند و همچنین رابطه میان ظاهر و باطن را که در غالب موارد که حسن ظاهر و رفتار و کردار دلیل بر حسن باطن است و نیز رابطه سکوت را با منطق حکیمانه روشن می‌سازد و تجربه نشان داده آنها که کمتر سخن می‌گویند گزیده‌تر و حساب شده‌تر حرف می‌زنند، چنان‌که که در حدیث آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ؛ هنگامی که فرد با ایمان را خاموش و کم حرف ببینید به او نزدیک شوید که سخنان حکمت‌آمیز می‌گوید».^{۵۳}

آنگاه در ششمین و هفتمین اوصاف آنها می‌فرماید: «هرگز با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند»؛ (لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ).

دلیل آن هم روشن است. آنها از یک سو دارای مقام عصمت و از سوی دیگر احاطه کامل به احکام خدا و وحی الهی و سنت پیامبر دارند و کسی که چنین باشد نه گامی بر خلاف حق بر می‌دارد و نه اختلافی در آن پیدا می‌کند.

۵۳- مرحوم علامه امینی این دو حدیث را با عبارات متفاوت، اما قریب المعنی از منابع مختلف اهل سنت مانند: مناقب خوارزمی، فرائد السمطين حمونبی، و ربیع الابرار زمخشری، و الامامة و السياسة ابن قتیبه و جز آنها نقل کرده است. (الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۸ به بعد).

حدیث معروف نبوی که می‌فرماید: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ عَلِي لِسَانِهِ وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ عَلِيٌّ؛ علی با حق و حق با اوست و بر زبان او جاری می‌شود و هرگونه علی بگردد حق با او می‌گردد».

در تعبیر دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْقُرْآنِ، وَ الْحَقُّ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضُ؛ علی همراه حق و همراه قرآن است و حق و قرآن همراه علی است و هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند.»^{۵۴}

می‌دانیم امامان معصوم از فرزندان علی علیه السلام نیز وارثان علم او بودند و به همین دلیل هرگز با حق مخالفت نمی‌کردند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كُتِبَ اللَّهُ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ حَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَضْلٌ مَا بَيْنَكُمْ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ در کتاب خدا اخبار پیشینیان و خبرهای آینده و آنچه سبب می‌شود که اختلاف را میان شما حل کند، وجود دارد و ما همه آنها را می‌دانیم.»^{۵۵} با این حال چگونه ممکن است آنها در حق اختلاف کنند، اختلاف نشانه جهل است و کسانی که به همه این امور آگاه‌اند ممکن نیست اختلافی داشته باشند.

آنگاه به سراغ هشتمین و نهمین اوصاف آنها می‌رود و می‌فرماید: «انها ارکان اسلام‌اند (و ستون‌های دین) و پناهگاههای مردم»؛ (وَ هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَ وَلَا يُجُ الْأَعْتَصَامِ)

۵۴- کافی، ج ۱، ص ۶۱، ح ۹.

۵۵- «ولایح» جمع «ولیجه» از ریشه «ولوح» به معنای دخول است و به کسی گفته می‌شود که محرم اسرار یا گرداننده کارهای انسان باشد (ولی از خانواده او نباشد) به طور کلی به هر کسی که از خارج وارد قومی شود و محرم اسرار او شود به او ولیجه می‌گویند و با واژه «بطانه» قریب‌المعنی است.

۵۶- «نصاب» در اصل به معنای محل بازگشت و جایگاه مناسب و ریشه و ابتدای هر چیزی است. سپس به اندازه و مقدار در باب زکات و مانند آن اطلاق شده است.

به این ترتیب دین همانند خانه یا خیمه‌ای است که ستون آن آل‌محمدند و همانگونه که اگر ستون خانه و خیمه برداشته شود، همه چیز فرو می‌ریزد، اگر آل محمد را از اسلام کنار بزنیم و اسلام را بدون آنها قرائت کنیم، اصول و فروع آن فرو خواهد ریخت. در ادامه سخن به بیان سه وصف دیگر (اوصاف دهم تا دوازدهم) پرداخته می‌فرماید: «به وسیله آنان (آل محمد) حق به اصل و جایگاه مناسب رسید و باطل از جایگاهش کنار رفت و زبان باطل از بن کنده شد»؛ (بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ^{۵۷}، وَ انْزَاحُ^{۵۸} الْبَاطِلِ عَنِ مَقَامِهِ، وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنِ مَنَابِتِهِ.)

این تعبیر اشاره به انحرافات است که بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله، مخصوصاً در عصر خلیفه سوم روی داد؛ بیت‌المال اسلام بازیچه دست گروهی دنیاپرست شد و بنی‌امیه که بازماندگان دشمن شماره یک اسلام؛ یعنی ابوسفیان بودند، مقامات مهم را در حکومت اسلامی در اختیار گرفتند و هرکاری از دستشان ساخته بود کردند و نتیجه آن شورش بود که بر ضد خلیفه بر پا شد و منجر به کشته شدن خلیفه و دستیاران او^{۵۹} در برابر چشم مهاجران و انصار شد بی‌آنکه از وی دفاع کنند.

ولی هنگامی که امام امیرمؤمنان علی علیه السلام زمام حکومت را به دست گرفت حق به جایگاه اصلی‌اش بازگشت و طرفداران باطل کنار زده شدند و دیگر کسی قدرت نداشت که از وضعیت سابق دفاع کند و حقوق توده‌های مستضعف مسلمین را در کام

۵۷- «انزاح» از ریشه «زوح» بر وزن «زوج» در اصل به معنای کوچ کردن از مکان است. سپس در مورد هر چیزی که از جایگاهش کنار برود اطلاق شده است.

۵۸- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۱-۴۴۰.

۵۹- این واژه در منابع لغت به این صورت دیده نشد و صحیح آن «وعاء» است که به معنای ظرف برای چیزی است و به نظر می‌رسد که نسخه اصلی وعاء بوده که هماهنگ با سماع در جمله بعد است.

دنیاپرستان جاه‌طلب و زیاده‌خواه بریزد.

نه تنها امیرمؤمنان، بلکه همه امامان اهل بیت علیهم السلام به حکم داشتن مقام عصمت که با دلایل مختلف از جمله حدیث ثقلین، قابل اثبات است هرگاه قدرت حکومت را به دست می‌گرفتند به یقین همین امور رخ می‌داد.

در پایان به بیان آخرین وصف می‌فرماید: «آنها دین را درک کردند؛ درکی توأم با نگهداری کامل و عمل، نه تنها با شنیدن و روایت کردن، چرا که راویان علم فراوانند و عمل‌کنندگان آن کم»؛ (عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَعَايَةً^{۶۰} وَ رِعَايَةً، لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَ رِوَايَةٍ. فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ.)

به یقین آگاهی از دین؛ مانند آگاهی از هر امر دیگر مراتبی دارد: مرحله اول شنیدن و نقل الفاظ است مرحله دوم فهم معنا و درک محتواست و مرحله سوم ایمان و یقین عمیقی است که در همه وجود انسان نفوذ کند و او را به عمل وا دارد. اهل بیت علیهم السلام در اوج مرحله سوم قرار داشتند و به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه امت تأکید فرمود که بعد از رحلت او در کنار قرآن دست به دامن اهل بیت علیهم السلام زنند تا از ضلالت و گمراهی در امان باشند.

۶۰- «رعایات» جمع «راعی» به معنای مراعات‌کننده است.

۶۱- «هتف» به معنای صدا زدن و فریاد کشیدن است و منظور در اینجا این است که مردم شعار به عنوان خلافت علی علیه السلام می‌دادند بعضی نیز گفته‌اند: «هتف» به معنای صدایی است که شنیده می‌شود و گوینده‌اش مشخص نیست.

حدود و محتوای مسابقه نهج البلاغه پایه هفتم

مرحله اول (آموزشگاه)	آزمون کتبی: پرتوی از زندگی نامه امام علی (علیه السلام) و ترجمه خطبه های ۲۰ و ۲۳۱
مرحله دوم (منطقه‌ای)	آزمون کتبی: پرتوی از زندگی نامه امام علی (علیه السلام) و ترجمه خطبه ۲۳۱ و شرح و ترجمه خطبه ۲۰
مرحله سوم (استان)	۱- آزمون کتبی: ترجمه و شرح خطبه ۲۰ و خطبه کنفرانس ۲- کنفرانس یکی از خطبه‌های پیشنهادی
خطبه های پیشنهادی جهت کنفرانس	۶۳-۲۳۱-۵۵-۷۷-۲۳۹



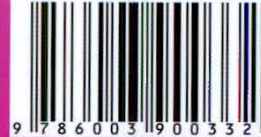
«نهج البلاغه گنجینه عظیمی است که به
این زودی‌ها حتی نمی‌توان به موجودی
آن پی برد و بعد از شناخت است که نوبت
بهره‌برداری از آن فرا می‌رسد.»

مقام معظم رهبری (مدظله العالی)



www.serat.pt.medu.ir

ISBN:978-600-390-033-2



www.monadi.org

Email: info@monadi.org